

قطعه اخیر با برداشتی جدیدتر و اجتماعی تر از «شاندر پتونی» همان موضوع شعر «دو باز» زین الدین جنتی را پیش می کشد. در سالهای اخیر داستانهای کودکانه که از قرن نوزدهم در اروپا کم کم حائز اهمیت گشته، بتدریج رشته خاصی در ادبیات جهان گردیده است، در ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است و بسیاری از افسانه های قدیم فارسی برای کودکان بازنویسه شده اند. این شاخه جدید از درخت کهن افسانه جدا شده، رشد قابل توجهی یافته است. در ضمن عده ای از نویسندگان نیز به سبک گذشتگان افسانه هایی نوشته اند تا هم کودکان به آنها راغب شوند و هم برای بزرگان آموزنده باشد. از میان مثالهای زیادی که می توان از آثار سالهای اخیر داد، شاید موفق ترین آنها مباحه کوچولو نوشته صمد بهرنگی باشد.

[ ]

هما ناطق

## حاجی موریه و قصه استعمار

همه کسانی که سرگذشت حاجی بابای اصفهانی را خوانده اند شاید در این نظریه با استاد مینوی هم عقیده باشند که «اگر آن را نخوانده اید حتماً بخوانید و اگر هم خوانده باشید به یک بار دیگر خواندنش می ارزد»<sup>۱</sup>. بگوئیم خوانندگان بر سر این بوده و هست که برخی این داستان را به جیمز موریه انگلیسی نسبت می دهند، برخی هنوز معتقدند که موریه آن را از روی یک متن فارسی به انگلیسی برگردانده است. برخی ترجمه فارسی کتاب را از سرزاد حبیب اصفهانی می دانند. برخی دیگر از سرزاد آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی. برخی قهرمان داستان را سرزاد ابوالحسن خان ایلچی فرض می کنند، برخی حاجی بابا افشار و دیگران. در هر حال امروز شاید بتوان به یاری اسناد و مدارک نوین، مسأله حاجی بابا را بار دیگر عنوان نمود و روشن ساخت که اصولاً منظور نویسنده از نوشتن این داستان چه بوده است؟ آیا داستان حاجی بابا بگفته استاد مینوی تصویب است «از نمونه های بارز طبقات مختلف ایران در عهد فتحعلیشاه»<sup>۲</sup> یا اینکه شرح جاه طلبی و ارتقاء و قدرت یابی طبقه ایست خاص؟ سرگذشت محکومین و ستم دیدگانست یا داستان حکام و ستم گران؟ سرگذشت حاجی بابای اصفهانی است یا سرگذشت جیمز موریه انگلیسی؟ قصه جهل و اوسان دگی شرفیایان است یا قصه استعمار غریبان؟

داستان حاجی بابا از سرگذشت جوانی آغاز می گردد که دکان دلاکی پدرش کربلائی حسن را ترک می گوید. با اینکه خود او «درسی و سه چشمه کار دلاکی بسر آمده» و در «سشت سالی و کیسه کشی و قونج کشی و لیف و صابون» از پدر ساعترگرشته، با اینحال هوای سفر در سر با

۱- مجتبی مینوی، حاجی بابا و موریه در «پانزده گفتار»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۸۳  
۲- ایضاً. همان ص.

یک مشتری بازرگان راهی خرید پوست بخارا می شود. در راه به دست ترکمانان اسیر می افتند. همراه آنان به غارت و چپو می رود. برای خوش آمد رئیس قبیله دلاکی می کند «کله ای که در تمام عمر بجز مقرض پشم چینی یا تیغ جلادی یعنی استرهای روستائیان ندیده بود، در دست دلاکی چالاک چون، «حاجی بابا» خود را در بهشت می انگارد.» لیکن برای پیش بردن خیال «گردز» پولهای رفیقش را بالا می کشد. دست به دزدی می زند. در همراهی ترکمانان و بعنوان مترجم «به تحقیق در حالات و پیشه و حرفت اسرا» می پردازد. در میان اسرا با سلک انشعرا در بار «یاوه سرا و هرزه چانه و نره گدا و خانه بدوش و دروغ فروش و چاپلوس» که لباسش «خلعت حاکم شیراز» بصله قصیده است، آشنا می شود. پس از چندی از چنگ ترکمانان رهایی می یابد و بدست ایرانیان می افتد. به مشهد می رود. ستائی در پیش می گیرد. «مشکی تازه بابتندی زنجیرین و شیرینی برنجین و کمر بندی چرمین» فراهم می سازد و می خواند:

نه آست این که از کوثر کم است این نه مشک است این که چاه زمزم است این

بود عین وی عین سلسبلا نسزاج او مزاج زنجببلا

بعد از این شغل به قلیان فروشی می افتد و در «تباکوی عطری فروختن و با سلیقه قلیان

چاق کردن و با رندی ته بندی کردن شهرتی نیک» می یابد. در این راه به درویش صقر بر می خورد و داستان او و درویشش را می شنود. از درویش اسرار «گستاخی و بیشرمی» را فرا می گیرد تا به تهران می رسد. به خدمت حکیم احمدی در می آید. زود در می یابد که این هم نشینی «نه با خیال او سازگار است» و نه با حال او. در اندرون حکیم به عشق زینب مبتلا می شود و «نغمه سازی» می کند. در اینجا بهنگام تدارک حکیم باشی برای مهمان کردن شاه و «خرج هنگفتی که به زور به گردنش می افتد» با آداب و رسوم دربار و خوش خدمتی و پیشکش دادن مأنوس می شود. به پرسشهای فتحعلیشاه و سخنان شاهانه او در باره کشورهای فرنگ، ناپلئون، خورشید کلا و سات روس که «از سگ کمتر است» و به چاپلوسی حکیم که بنظر «خاکسارش» در میان «فرنگیان و حیوانات» مماثلت و شباهتی تمام است گوش فرا می دهد و قصیده بالا بلند شاعر را به مناسبت این تشریف فرمائی که دو بیت زیر از آن است می شنود:

حکیم باشیکا سیرزای احمفکا که نیست چون توباهات هیچ انسان را

غذای دشمن شه باد بقلة الحقی خورده چو پیکان خصمیش سه پستان را

محبشوقه اش را شاه از او می گیرد و داغ بر دلش می گذارد. حاجی بابا بناگاه حکیم می شود. از طبابت قلابی به سرغرضی می رسد. بجز «چوب زدن و پول گرفتن» هوسی بدلش نمی ماند. «روز تا شب ترکه به دست درگردش، هرچه شکل آدمی داشت» از پای در می آورد، و «هرچه در عالم پاست» همه را به یکباره چوب می زند و به قول خودش: «منکه در خود هیچ سنگدلی و شجاعت گمان نداشتم نمی دانی چه شیر بی پیری شده بودم»

اسب تازی را دو روزی گر بندی پیش خر

رنگشان همگین نگرده طبعشان همگون شود

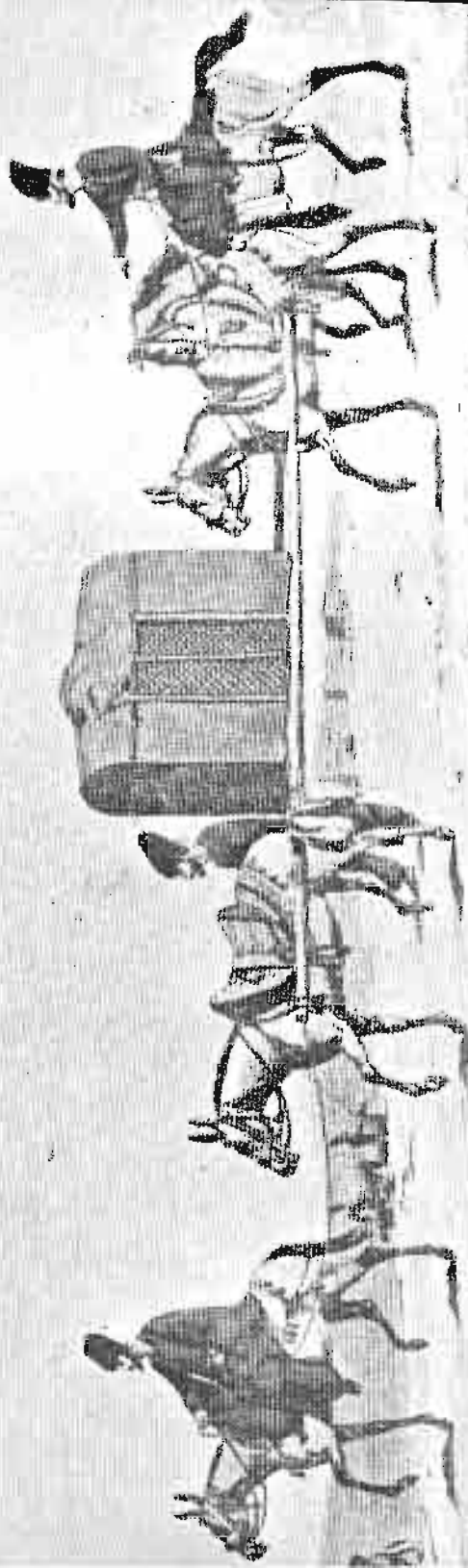
ویاز می گوید «در این اوقات زندگانیم در عالمی بود که بجز بینی بری، گوش بری، شقه کردن، داغ نهادن، چشم کندن، بدم توپ گذاردن چیز دیگر نمی شنیدم... اگر پدرم را می دادند و می گفتند پوستش را بکن و پر از کاه کن مضایقه نداشتم» و از این طریق پایش به اردوی فتحعلیشاه، در چمن سلطانیه کشتانیده می شود. از بدبختی ارامنه و داستان یوسف ارسنی اطلاع

می‌یابد. جنگهای ایران و روس و «ناسردی ناسردخان» را شرح می‌دهد. مرگ زینب سبب مغضوبی حاجی بابا می‌شود. از ترس تعقیب درباریان بست می‌نشیند. در این محل داستان عجیب «سربریان» را می‌شنود و رفته رفته با «مشهورترین مجتهدین» آشنایی می‌یابد. از بست نیز رهایی پیدا می‌کند. به ملانادان برسی خورد و از این راه هم به قدرداری متعه‌خانه می‌رسد. از لابلای سرگذشت ملانادان به دعوای مسیحیت و اسلام پی می‌برد و سرانجام پس از یک رشته ماجرای شاد و ناشاد و بار سفرستن، تجارت در بغداد، زن گرفتن و زن طلاق دادن در استانبول، اولین گام را در راه سرشناسی برمی‌دارد و بدرخانه میرزا فیروز ایلچی سفیر ایران در استانبول می‌رسد. چاپلوسیها و زیرکیها و سرگذشت او سفیر «حراف و عراف» را خوش می‌آید و او را مأمور می‌کند تا حسب - فرمان شاه اطلاعاتی درباره فرنگستان گرد آورد و بداند «کسی به نام پادشاه فرنگ هست یا نه؟» و «فرنگستان عبارت از چند ایل است و سرکردگان ایشان کیانند؟... بناپورت نام کافری کسه خود را پادشاه فرانسه می‌خواند کیست و چکاره است؟... انگلیسیها که در سایه ماهوت و قلم تراش شهرت یافته‌اند... چگونه می‌شود در یک جزیره بشینند و هندوستان را فتح کنند؟» و اینکه دنیا کجاست؟ این خوش آمدگوییها و این نوع خوش خدمتی حاجی بابا را به آستانه صدراعظم که بزرگترین بیماری او «رشو» گرفتن است می‌رساند. اصول فکری صدراعظم اینست: «ما هر خدمتی بکنیم، خواه من، خواه پادشاه، فردا همینکه بمیریم همه فراموش می‌شود و بهدر می‌رود و ولیعهدی می‌آید و برای آبادی خود آباد کرده‌های ما همه را خراب می‌کند» پس از حاجی می‌خواهد که در ازای معاهده‌ای که میان ایران و انگلیس بسته می‌شود برای او هدیه‌ای از سفیر انگلیس دست و پا کند و سفیر بجای اینکه کشت سبب زمینی را در ایران معمول نماید ماهوت بدهد. حاجی بابا از عهده این امر خطیر نیک بر می‌آید. معاهده به نفع انگلیس بسته می‌شود. میرزا فیروز ایلچی را برای بردن معاهده به سفارت لندن تعیین می‌کنند و حاجی بابا را منشی او می‌خوانند و برای خرید هدایا جهت اولیای انگلیس به اصفهان می‌فرستند. قهرمان عاقبت بخیر «با قبای سرافراز و شمشیر توانایی و کمر بند طلایی و سرخنک شکوه سوار» روانه زادگاه خود می‌گردد. سزین به همه «امراض و اغراض یک ایرانی که در حب جاه بزرگ شده» و در دل می‌خواند:

«ای آنکه روزی پسر دلاک را استهزا می‌کردی اکنون بیا و معتمد شاه و امین وزیر را تماشا کن. ای سرهائی که در زیر تیغ من بودید به من فرود آید که بجای تراشیدن قوه بریدن دارم. ای کسانیکه مرا از میراث محروم ساختیدگاه ترس و لرز آنست که آن لقمه را ناپخته از گلویتان بیرون آرم» و «این چنین حاجی بابا پسر دلاک با نام میرزا حاجی بابا و صاحب منصب شاهی داخل مسقط الرأس خود می‌شود».

در مورد ارزش و اهمیت این داستان باز مینوی می‌نویسد: «در این کتاب نویسنده تصویری از نمونه‌های بارز طبقات مردم ایران در عهد فتحعلیشاه در برابر نظر خواننده مجسم کرده و آنقدر طعن و ریشخند و زخم زبان و دشنام بر سر آنها بار کرده است که تا چند پشت بعد از این هم فرزندان ما از ننگ اعمال آن اجدادی که در این کتاب وصفشان آمده است خلاصی

۳- این شرح حال از روی ترجمه میرزا حبیب اصفهانی گرفته شده است یعنی از متن فارسی حاجی بابا، و اشعار نیز از مترجم است.





ندارند»<sup>۴</sup> و از آنجا که این توصیفات با آشنایی و آگاهی کامل از اوضاع اجتماعی ایران در آن زمان همراه است نویسنده شک می‌کند که نویسنده داستان بتواند یک انگلیسی باشد بویژه که به اعتقاد او جیمز موریه فارسی را خوب نمی‌دانست و گاه در ترجمه اصطلاحات دچار اشتباه می‌شد. آقای محمدعلی جمالزاده که سالهاست در باره حاجی بابا و نویسنده و مترجم آن مطالعه می‌کنند در مقدمه نسخه جدید این داستان کتاب را به موریه نسبت می‌دهند و از اصل آن بعنوان یکی از آثار «گرانهای ادبیات جهانی» و از ترجمه آن بعنوان یکی از «شاهکارهای نثر فارسی» و حتی «شاهکار آن شاهکارها» یاد می‌کند و سپس می‌گوید: «ما منکر نیستیم که موریه معایب اخلاقی ما را نشان داده است ولی شاید بتوان گفت که در ته قلب نسبت بما بی‌سهر و علاقه هم نبوده است. مثلاً علی قاطرچی در کتاب او با تمام آدم دوست داشتی و محبوب و دلپسند است و این خود می‌رساند که خشک و تر را با هم نمی‌سوزانده است»<sup>۵</sup> در مورد خود نویسنده هم می‌نویسد: «به عقیده قاصر بنده هیچ نمی‌توان تردیدی بر خود راه داد که کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» به دست و قلم جیمز موریه انگلیسی نوشته شده است و به عقیده صاحب نظران اروپایی در مقام داستان‌رانی و توصیف اخلاق و اطوار ملت و قومی در ردیف هژاد و پیکشپ و ژیل پلاس از شاهکارهای ادبی دنیا بشمار می‌رود»<sup>۶</sup>

به اعتقاد عباس اقبال این کتاب اصولاً داستانی بیش نیست و «جنبه تاریخی ندارد». نام آن الهامی است از نام حاجی بابا حکیم‌باشی که در سال ۱۲۲۶ همراه سفیر انگلیس و از جانب عباس میرزا برای تحصیل طب به لندن رفت<sup>۷</sup> و منظور نویسنده از هویت قهرمان داستان میرزا ابوالحسن خان ایلچی است. در هر حال موریه خواسته است بخيال خود «آداب و اخلاق

۴- همانجا، همان صفحه.

۵- محمد علی جمالزاده، مقدمه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۸. ۶- همان کتاب، ص ۱۵.

۷- عقاید برخی از نویسندگان ایرانی درباره شخصیت و تحصیلات حاجی بابا افشار با برخی از مدارک خارجی هماهنگ نیست. برخی معتقدند که حاجی بابا در ایام تحصیل در انگلیس جوانی بسیار ساعی و جاهد بوده است و معلومات خود را در این کشور به حد کمال رسانده است («مجتبی مینوی»، «اولین کاروان معرفت»، یغما، سال ۶، شماره ۵، ص ۱۸۵) و با اینکه حامیان او در کار تحصیلش مشکلات می‌آفریدند (میرزا صالح شیرازی، «سفرنامه»، تهران، داورپناه، ۱۳۴۷) با اینحال حاجی بابا تحصیلات خود را در رشته طب به پایان رسانید و به ایران بازگشت (محبوبی اردکانی، «تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران»، رساله دکترای تاریخ، دانشگاه تهران، ۵۱ - ۱۳۵۰، ص ۱۳۰) لیکن علاوه بر برخی سفرنامه‌ها که از حاجی بابا به عنوان «تنبیل» یاد می‌کنند در برخی از گزارشهای وزارت امور خارجه انگلیس آمده است که حاجی بابا طب قدیم را در ایران خواند. در ۱۸۱۱ هنگامی که عازم لندن شد مدتی صرف آموختن زبان نمود. در برخی کلاسهای طب شرکت جست و هنگامی که در ۱۸۱۹ به ایران بازمی‌گشت در طب اروپائی «پیشرفت»هایی داشت لیکن این رشته را به پایان نرسانده بود و با خود تعدادی کتاب برای تکمیل معلومات خود به ایران حمل نمود. رجوع شود به گزارش،

P.R.O. Fo. 60 /30, Sep. 1828. fol. 192

در همین گزارش آمده است که هزینه تحصیل حاجی بابا و میرزاهاشم (که مسلول شد و مرد) جمعاً پنج هزار و شصت لیره شده است و حکومت انگلیس این پول را به عباس میرزا بخشیده است.

و طرز زندگی اجتماعی و سیاسی و عقاید قومی و تعبیرات زبانی و تعارفات معموله مردم ایران را بخوانندگان انگلیسی زبان بفهماند... ولی مؤلف کتاب حاجی بابا بهمان درجه که مهارت در انشاء تألیف خود بکار برده است بهمان درجه هم از تفسیر معانی که تجسم آنها منظور او بوده است بی انصافی و غرض ورزی و بد نفسی بخرج داده است.<sup>۸</sup> انتقادات برخی دیگر از نویسندگان ایرانی به نویسنده حاجی بابا بمراتب شدیدتر و عمیقتر از انتقادات اقبال است. از جمله دکتر توسلی در کتابی که دربارهٔ جیمز موریه و پیرلوتی و اوضاع اجتماعی ایران از لابلای سرگذشت حاجی بابا نوشته است،<sup>۹</sup> به موریه سخت ایراد می‌کند که چرا داستانهای خود را به بدگوئی از حکام و راجان آن دوره اختصاص داده است، چرا نقطهٔ تأکید را «بر رویدادهائی» نهاده که این افراد را در راه سیاست افکنده و به مال و ثروت رسانده است.<sup>۱۰</sup> چرا این نویسنده هنگامی که از دوران ستم فتنعلیشاه سخن می‌راند بیاد روزهای پرشکوه کریم‌خان و نادرشاه افشار نمی‌افتد. چرا حس ندادکاری ایرانیان و مهارت آنان را در اسب سواری و یا چوگان بازی موضوع داستانهای خود قرار نمی‌دهد. و چرا هنگامی که از اصفهان می‌گذرد همانند لوتی نمی‌گوید: «چهار باغ شانزله‌ی پاریس را می‌ماند»<sup>۱۱</sup>. باید گفت گاهی دکتر توسلی از روی تعصب حتی حرمسرای شاهی را نیز توجیه می‌کند و می‌نویسد: «علت وجود حرم حسادت مردان بود که نمی‌خواستند زنهاشان با مردان خارج در تماس باشند!»<sup>۱۲</sup> از میرزا ابوالحسن خان در برابر ناسزاگوئی‌های موریه دفاع می‌کند و از مترجم نام نمی‌برد.

در دوران خود موریه نیز ایرانیان از کتاب حاجی بابا اطلاع داشتند، از جمله: «گویند ستر موریه دو کتاب تألیف کرده و از نیک و بد سفارت خود هر چه دیده و شنیده در آن درج نموده و از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان کفایت و حکایت بسیار برنگاشته است»<sup>۱۳</sup>.

سرگذشت حاجی بابا گاهی از اعتراض هموطنان نویسنده نیز در اسان نبوده است. هنگامی که این داستان برای اولین بار منتشر شد<sup>۱۴</sup> برخی نوشتند: «اگر چشم داشت خوانندگان

۸- عباس اقبال: کتاب حاجی بابا و داستان اولین محصلین ایرانی در فرنگ، یادگار سال اول، شماره ۵، ص ۴۵.

۹- نگاه کنید، G. A. Tavassoli: «La société Iranienne et le monde Oriental vu à travers l'oeuvre d'un écrivain Anglais James Morier et d'un écrivain Français, Pierre Loti. Paris, 1966.

۱۰- پیرلوتی Pierre Loti تقریباً یک قرن بعد از موریه به ایران آمد. سفر او یک ماه و نیم پیش به طول انجامید. در اصفهان فقط ۵ روز ماند. باز بانی شاعرانه از ایران یاد می‌کند لیکن علت این تعریف ایران دورتی نیست بلکه لوتی ایران آن زمان را بعنوان یک سرزمین فقیر و دور مانده از شاهراه تمدن و صنعت می‌ستاید و اعتراف می‌کند که خود از جامعهٔ صنعتی و پیشرفته تفر دارد. یعنی در مورد ایران و ایرانیان تیم‌نوازی می‌کند. کتاب او که بین ۱۹۰۴ و ۱۹۳۰ درست ۸۱ بار منتشر شد، مشخصات زیر را داشت، Pierre Loti: *Vers Ispahan*. Paris, 1904.

۱۱- لوتی، بسوی اصفهان، یاد شده، ص ۲۲۷. ۱۲- توسلی، یاد شده، ص ۷۳.

۱۳- رضاقلی خان هدایت: روضه‌الصفای ناصری جلد نهم. وقایع سال ۱۲۳۱

۱۴- کتاب حاجی بابا برای اولین بار با این مشخصات و بدون نام نویسنده منتشر شد: ←

قبل از انتشار کتاب بسیار بود بعد از انتشار آن سرخوردگی‌شان بیشتر است»<sup>۱۵</sup>. هنگامی که سوریه در آخر داستان بشارت جلد نهم<sup>۱۶</sup> را می‌داد و می‌نوشت: «بیشتر تشویق کنید تا بیشتر حکایت کنم. خواهید دید که حاجی بابا با ایلچی چگونه به لندن می‌رود. سفر خشکی و دریای او را با دیده‌هایش و بعد از معاودتش به ایران و هر آنچه بر سرش آمده همه را خواهیم گفت»<sup>۱۷</sup>. همان منتقدین از وی خواستند که دست نگهدارد و بیشتر بنویسد و سر مطلب را همانجا درز بگیرد.<sup>۱۸</sup> لیکن در مجموع سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در غرب همواره با حسن شهرت روبرو بوده است. کنت دوگو بینوا از این داستان بعنوان «بهترین تصویر از خصوصیات یک ملت آسیایی» نام می‌برد هر چند که به یک جانبه بودن قضاوت‌های نویسنده خرده می‌گیرد.<sup>۱۹</sup> برخی این کتاب را به عنوان «کتاب دستور کار جیت استفاده نمایندگان سیاسی و استعمارگران غربی دانسته‌اند»<sup>۲۰</sup> و برخی دیگر آنرا به عنوان «راهنما» برای شناخت خصوصیات شرقیها توصیه کرده‌اند.<sup>۲۱</sup> در حالی که در شرق زمین داستان حاجی بابا شهرتش را فقط به دیون ترجمه شیوا و زیرکانهٔ میرزا حبیب اصفهانی است که توانسته است معانی و مفاهیم و معانی را تغییر دهد و از این قصه «استعمار» تا آنجا که میسر است قصه‌ای ضد استعمار بیافریند.

میرزا حبیب از روشنفکران آزاد اندیش زمان خویش بود. ترجمهٔ او گاه به یاد خواننده می‌آورد که مترجم بخاطر نوشته‌ها و هجویاتش در ایران تحت تعقیب قرار گرفت و اجباراً به ترکیه گریخت.<sup>۲۲</sup> قلم او همانند قلم یاراناش، میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و سید جمال‌الدین اسدآبادی که همگی سرخورد را در این راه بر یاد دادند، همواره وقف مبارزه با ظلم و استبداد گشت. از ترجمه‌ها و تألیفات نیز جز این نیتی نداشت و در راه همین نیست است که بدعتوان مترجم هر جا که دستش می‌رسد اسامی را تغییر می‌دهد، متن را

*The adventures of Hajji Baba of Ispahan*: 3 vols. London. John Murray. 1824.  
 ۱۵- در این مقاله انتقادی نیز که در همان سال انتشار حاجی بابا چاپ شده نام نویسنده مقاله ذکر نشده.  
*Hajji Baba of Ispahan in: Blackwood's Magazine* vol. 15 Jan. 1824. pp. 52-57.  
 ۱۶- اشاره به حاجی بابا در لندن است که در ۱۸۲۸ در لندن در همان چاپخانه در دو جلد منتشر شده و به فارسی نیز ترجمه شده است.  
 ۱۷- ما در این مقاله از نسخه زیر استفاده کردیم: سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، تهران، بنگاه مهر کی ۱۳۳۰، ص ۲۳۲  
 ۱۸- نگاه کنید به: *Blackwood's Magazine*, ... P. 52  
 ۱۹- نگاه کنید به: A. Gobineau: «Nouvelle Asiatiques» Paris  
 ۲۰- نگاه کنید به: C. J Wills *In the Land of the Lion and the Sun* London, 1883, P. 3.  
 ۲۱- نگاه کنید به: C.E. Beckett *The adventures of Hajji Baba of Ispahan*, London, 1900 (introduction)  
 ۲۲- یحیی آرین پور: از صبا تا فیما، تهران، بنگاه کتابهای جیبی، ۱۳۵۱، جلد اول همین متن در، نگین، سال هفتم، اردیبهشت ۱۳۵۱، ص ۱۷-۱۸-۵۹  
 در باره میرزا حبیب، ایرج افشار: «میرزا حبیب اصفهانی» مجله فیما، سال ۱۳، شماره ۱۰ و ایرج افشار: آثار میرزا حبیب اصفهانی فیما، سال ۱۶، شماره ۲  
 حاجی پیرزاده، سفرنامه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵. تاریخ رجال ایران قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ - تهران. ج دوم



عوض می‌کند، از خود مایه می‌رود و سطرها در هر صفحه به متن اضافه می‌کند تا هر چه می‌تواند داستان را با اوضاع و احوال زمان خویش وفق دهد. از همین رو داستانی که در عهد فتحعلیشاه به دست یک انگلیسی نوشته شده، ترجمه فارسیش در عصر ناصرالدین‌شاه بدست ترکها توقیف می‌شود، و در این باره شیخ احمد روحی به براون می‌نویسد: «ادیب فاضل آقا میرزا حبیب اصفهانی کتاب حاجی بابا را از لغت فرانسوی به فارسی ترجمه کرده است... خواست در استانبول آن کتاب را طبع کند سانسور اذن و رخصت نداد. هرگاه طالب باشید نسخه‌ای از آن را برای سرکار می‌فرستم و اگر در لندن چاپ بفرمایید در ایران طالب و خریدار بسیار بهم می‌رساند.»<sup>۲۳</sup>

اضافات در ترجمه فارسی میرزا حبیب بر چند نوع است. گاه سیاسی است. مثلاً هنگامی که از تملق و چاپلوسی در دربار قاجار انتقاد می‌کند، می‌نویسد: «شاعر که آنگاه غرق دریای فکرت ایستاده بود گفت فرمان پادشاهی محض مهربانی و نیک خواهی است، پس لوله کاغذ را از کمر درآورد و به آوازی غرا این قصیده را شروع بخواندن نمود (به هنگام پذیرایی حکیم باشی از فتحعلیشاه):

قصیده

یکبست مهر منور سپهر گردان را  
طیب چند همی بر علاج خود نازی  
خجسته بخت حکیمی که شه به‌خانه او  
برای آنکه رسد دست میرزا احمق  
همیشه تا که طیب هست، میرزا احمق  
غذای دشمن شه باد بقله الحمق  
گاهی این اضافات را به منظور انتقاد از عوام فریبی و خرافات می‌آورد مثلاً در قیاس پزشک فرنگی و ایرانی می‌افزاید «فرنگیها مرده را با دست تشریح می‌کنند بی‌آنکه بعد از آن غسل بیت بجا آرند. نه غسل جنابت دارند و نه تیمم بدل از غسل»<sup>۲۵</sup> و یا به منظور شناساندن «چاپلوسی و کوتاه سخنی» نسق چی باشی، از لابلای نامه نسق چی باشی می‌نویسد: «خریزه‌های التفاتی رسید. خانه آبادان. درباب خریزه دو بیتی بمناسبت در خاطر بود عرض افتاد. بیت:

نعمت خلد است در دنیا همانا خریزه  
هم ندارد نیز از هر سیوه همتا خریزه<sup>۲۶</sup>

و یا:

۲۳- مقدمه جمالزاده بر: سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، یاد شده، ص ۱۵ (نامه شیخ احمد روحی به ادوارد براون، جولای ۱۸۹۲).

۲۴- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، یاد شده، گفتار بیست و هشتم، در آداب پذیرایی شاه و پیشکشها و گفتگوهای که واقع شده، ص ۹۰-۹۱.

۲۵- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، یاد شده. گفتار نوزدهم: «در آمدن حاجی بابا به خدمت حکیم و اولین کاری که حکیم وی را بر آن داشت»، ص ۶۴.

۲۶- ایضاً، گفتار پنجاه و هشتم، «در نتیجه قضیه‌ای که خطرناک می‌نمود و به‌خیر گذشت»، ص ۱۷۸.

سالها باید که تایک‌سشت‌پشم از پشت میش

زاهدی را خرقة گردد یا حماری را رسن  
گاهی نیز اضافات میرزا حبیب تنها جنبه ادبی دارد لیکن موارد آن بسیار نادر است.

از جمله در شرح بیلاق و قشلاق ایلات مترجم در وصف طبیعت می‌افزاید: «چون اسیران کنده بر پای بهار از غل و پالهنک افراسیاب بهمن و اسفندیار اسفند از رهایی یافتند شهرنشینان ربیع را که از رنج یساق دی در کوهها و دره‌های دور دست قشلاق داشتند، ایام خلاصی رسید و بهار چیره دست چنارهای ایام و یورش گشته به جانب دارالسلطنه گلشن روی آورد. افواج خنک روی شتا و سپاه سرد زمستان که باد پیمایان عرصه جهانند شاخ و شانۀ اشجار را بمشاجره در هم می‌شکستند و از محلات خیابان چمن دست تطاول افراشته سینه‌گل را بزخمهای کاری چاک چاک و گلگون قباغان چمن را از لباس بار و برگ عربان و هلاک از جیب غنچه همیان زر در آورده بودند. یلان صاحب شوکت گلستان و دلاوران صنوبر لوای گلگون پرند در عرصه گلشن افراخته با ساز و برگ به عسگر خدیو بهار درآمدند. گلبن عمود غنچه بردست گرفت. ترکش‌بندان شاخسار تیر و کمان برداشتند. نیزه داران درختان شاخه‌های مشکین کلاله افراشتند در همزن هنگامه بهمن بهمن و غار تگر شهر دی گشتند.»<sup>۲۷</sup>

سایر ترجمه‌های میرزا حبیب نیز، مانند ژیل بلاس که از آن یاد خواهیم کرد و یا مودم گریز که ترجمه نمایشنامه معروف مولیر است<sup>۲۸</sup> به همان سبک و از روی همان نیت سیاسی و اجتماعی نوشته شده‌اند. قهرمان مودم گریز، برخلاف حاجی بابا مردی است راستین و راستگو، که هر چه می‌اندیشد به زبان می‌آورد و بهر آنچه می‌گوید عمل می‌کند. لیکن از آنجا که متعلق به جامعه‌ای فاسد و آلوده به دروغ و نیرنگ است، در این جامعه خطرناک و یاغی جلوه‌گر می‌شود و جامعه او را از خود می‌راند و وادارش می‌سازد که از همه چیز دل بر کند و رخت سفر بر بندد. در این ترجمه که از سایر نوشته‌های مترجم اسانت‌داری نسبت به متن بیشتر است، «مونس» قهرمان-داستان بعنوان نمونه این چنین تنفر خود را از اجتماع خویش بیان می‌کند:

بهر دهان حق دعوی من بود گویا  
به پشت‌گری حق تکیه باشدم اما  
چسان ز عکس نتیجه مرا نسوزد دل  
منم بحق و منم دعویم شده باطل

و یا:

چه راستی و چه غیرت شعار سردم بین  
چه عدل و داد چه ناموس کار سردم بین

۲۷- ایضاً، گفتار پنجم، «در دزد شدن حاجی بابا و ایلغار، رفتن وی به اصفهان برای رستگاری خود»، ص ۲۲.

۲۸- میرزا حبیب اصفهانی، مردم گریز ترجمه میزانظروب، استانبول، مطبعه تصویر افکار سنه ۱۲۸۶، صفحه ۱۲۵. اصل نمایشنامه مولیر *Misanthrope* نام دارد. میرزا حبیب تغییرات زیادی در آن نداده، تنها اسامی را به فارسی برگردانده و مثلاً نام قهرمان را که در اصل *Alceste* است «مونس» نوشته. از این ترجمه ادوارد براون در قادیخ ادبیات ایران نام می‌برد و این ابیات را ذکر می‌کند: گریبک موی ترک شیرازی / بدهد پادشه بمن شیراز / گویم ای پادشه اگر چه بود / شهر شیراز شهر بی‌نیاز / ترک شیراز کافیس مرا / شهر شیراز خویش بستان باز

هلا به کوزه غم تاب پتک نیست هلا  
جهیم بیرون از این دزدگاه و کشتگاه

و سرانجام :

پی رعایت ناموس چاره جز این نیست  
که رفت باید از اینجا و در بیابان زیست

اگر همه کوشش مترجم حاجی بابا در اینست که با هر نوشته و هر عبارتی دستگ  
ظلم و ستم و حکام و ستمگران زبان خویش را به یاد انتقاد گیرد و جامعه منقط و فاسد دوران  
خویش را بشناساند و مردم را آگاهی و بیداری بخشد، همه سعی و اهتمام نویسنده حاجی بابا  
در اینست که بعنوان پیچ و مهره همین دستگاه، از هر رویدادی استفاده کند تا حق حاکمیت  
غرب و محکومیت شرق را به اثبات رساند و در این کوشش پیگیر برای حفظ منافع و موجودیت  
خویش و پایمال کردن حق و موجودیت دیگران آنچنان باجدیت و شتاب پیش می رود که گاهی  
در رفتار و کردار همزاد قهرمان خویش جلوه می کند. جیمز موریه در قالب حاجی بابا می رود  
و بار دیگر داستان سخ ستم پذیر به ستمگر و ستمگر به ستم پذیر تکرار می گردد و شباهت بحدی  
می رسد که هموطنان مغرض تر از خودش هم اعتراف می کنند که «سوریه از خیلی لحاظ به قهرمان  
خود حاجی بابا شباهت داشت. ماجرا دوست بود. حقیقتاً از زندگی لذت می برد. از یک گیلان  
مشروب خوب خیلی هم بدش نمی آمد و در باره این سرد خورش و خوش اخلاق می گفتند غیر  
وقتی که در سفر بود هرگز در خانه اش نبود.»<sup>۲۹</sup>

تفر سوریه از مشرق و شرقیها از دوران زندگی او در ترکیه سرچشمه می گرفت و به قول  
حسن جوادی یکی از علل خصوصیت او نسبت به ایرانیان خصوصیتی بود که نسبت بدین اسلام  
داشت.<sup>۳۰</sup> سوریه در هر دو سفرنامه و در داستان حاجی بابا بدیختی مسلمانان را از اسلام می -  
بیند و هر جا که فرصتی می یابد تورات و انجیل را به رخ مسلمانان می کشد و در سرگذشت حاجی  
بابا در لندن از زبان معشوقه و دلدار انگلیسی حاجی بابا را به دین مسیح تبلیغ می کند و او را  
به کلیسا می کشاند. محیط زندگی و جوانی سوریه یک محیط سیاسی و مستعمراتی بود. او در  
سال ۱۷۸۰ در ازمیر به دنیا آمد. خانواده اش از پرتوستانهای فرانسوی مقیم ترکیه بودند.  
پدرش ایزاک سوریه به تابعیت انگلیس درآمد و در سال ۱۸۰۳/۱۲۱۸ به سمت قنصل  
انگلیس منصوب شد. عمو و برادران سوریه نیز همه به خدمت سیاسی دولت انگلیس درآمدند  
بودند. سوریه برای ادامه تحصیلات به لندن رفت. به قولی از مدرسه هارو<sup>۳۱</sup> در لندن متخصص  
علوم سیاسی فارغ التحصیل شد و به قولی دیگر از جمله به گفته یکی از هموطنانش<sup>۳۲</sup> هرگز

۲۹- مقدمه R. Millar به چاپ ۱۹۰۴ سرگذشت حاجی بابا در اصفهان که در کتاب دکتر -  
توسلی، یاد شد، در ص ۱۳۸ نقل شده است. دکتر توسلی شرح حال نسبتاً مفصلاً از زندگانی سوریه  
داده است و ما در قسمت جوانی نویسنده از کتاب او استفاده خواهیم کرد.

۳۰- حسن جوادی، بحثی در باره سرگذشت حاجی بابا در اصفهانی و نویسنده آن جیمز  
موریه مجله وحید، سال ۳، شماره ۱۲، ص ۱۰۲۶-۱۰۳۳ و سال ۴، شماره ۱، ص ۱۷-۲۷

۳۱- Harrow  
Major Fredric goldsmith: *Ad. ventures of Hajji Baba. of Istahan*  
London 1827 (introduction)

محصلی با نام ونشان جیمز موریه در این مدرسه درس نخواند.<sup>۳۳</sup> در بازگشت به ترکیه به امور  
تجاری مشغول شد. در ۱۸۰۷/۱۲۲۲ هارفورد جونز<sup>۳۴</sup> قبل از اینکه بعنوان سفیر انگلیس در  
ایران عازم مأموریت خویش گردد<sup>۳۵</sup> در استانبول با موریه ملاقات نمود و وادارش ساخت که  
از تجارت دست بکشد و او را به استخدام وزارت امور خارجه انگلیس در آورد و به سال ۱۸۰۸/  
۱۲۲۳ بعنوان منشی مخصوص خود به ایران آورد و علیرغم مخالفتهای کمپانی هند شرقی که  
سفیر و منشی را لایق و نامایسته این مقام نمی دانست<sup>۳۶</sup>، سوریه موفق شد معاهده نظامی و سیاسی  
به نفع دولت خود با ایران به امضاء برساند<sup>۳۷</sup> سال بعد نیز همراه میرزا ابوالحسن خان ایلیچی که  
معاهده را بدلندن می برد راهی انگلستان گشت و هشت ماه بعد همراه همین سفیر و سفیر جدید  
انگلیس سرگوراولی به ایران بازگشت و از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۵ در این کشور اقامت کرد.

در دستورالعملی که سرگوراولی برای سوریه فرستاده نقش سیاسی و اخلاقی او را در  
ایران مشخص می سازد. او زلی از مؤلف حاجی بابا می خواهد تا حاجی باباوار «از هرگونه رابطه  
احتمالی میان ایران و کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه و روسیه» جلوگیری نماید «گهگاه  
گزارشی از فعالیت های خود در این زمینه» برای دولت متبوع خود بفرستد و «قراردادها» و  
«ساهدات» را که با ایران خواهد بست گزارش کند. مهم تر از همه اینکه در همین نامه  
او زلی از او و هم از «افراد وابسته به سفارت انگلیس» در ایران می خواهد تا آنجائی که میسر است  
از «آداب و رسوم» و «سنن ایرانی» پیروی کند تا «مهر و صحبت» و «اعتماد» رجال را بخود جلب  
نماید و «طرز رفتار اطرافیان شاه را با دقت خاصی مورد مطالعه قرار دهد»<sup>۳۸</sup> و نظر آنان را نسبت

۳۳- این اشاره به گلد اسمیت، از کتاب دکتر توسلی، یاد شده، ص ۱۷۴ برداشته شده است.  
۳۴- جونز Harford Jones قبلاً نیز با ایران آشنائی داشت. زیرا مدت ها نماینده سیاسی انگلیس  
در بغداد بود و با دولت زند رفت و آمد داشت. به ویژه هنگامی که لطفعلی خان می خواست جواهرات  
سلطنتی از جمله دریای نورد را بفرشد، جونز بعنوان نماینده تجاری به ایران آمد. از این رفت  
و آمد روابط دوستی میان او و لطفعلی خان ایجاد شد. او یکی از نادرترین شاهد های روزهای  
آخر لطفعلی خان است. شرح این دوستی را در مقدمه ها اثر سلطانیه عبدالرزاق دنبلی که جونز  
آنها تحت عنوان زیر به انگلیسی برگردانده است منتشر شده است:

Brydges (Sir Harford Jones): *Dynasty of the Kajars* London, John Murray, 1833.

۳۵- شرح این مأموریت را هم، جونز در کتاب دیگری با مشخصات زیر آورده است و در آن اشارات  
فراوانی به موریه دارد.

*An account of the transaction, of his Majesty's Mission to the Court of Persia...*  
2 vols. London 1834.

۳۶- درباره مخالفت و مشکلات کمپانی در این مورد رجوع شود به کتاب:  
I. W. Kape: *Life and Correspondence of Sir John Malcolm* 2 vols. London. S.  
Eiden, 1851.

۳۷- منظور «عهدنامه مجمل» است که متن آن در کتاب علی اکبر بیبا، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی  
ایران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸، جلد اول، ص ۲۷۲-۲۷۴، چاپ شده است.

۳۸- این نامه در بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس تحت مشخصات زیر است:  
Sir Gore Ousely to James Morier. 20 June 1814. P. R. O. F. O. 60. vol 15.

در کتاب دکتر توسلی نیز ذکر شده است.



به منافع دولت انگلیس جلب نماید. یعنی عبارت ساده اوزلی از موریه می خواهد تا خود جاسوسی کند و اگر میسر است از ایرانیان جاسوس بیرواند ولیکن اشکال موریه در حاجی بابا در اینست که اگر به مزدوری و زشت خوئی میرزا ابوالحسن خان ها اشاره می کند از نقش خود و هم مسلکانش در ایجاد این بردگی و جیره خواری سخنی به میان نمی آورد.

سرگذشت حاجی بابا اول داستانی نیست که درباره شرق و شرقها نوشته اند و اگر شهرتش بیش از سایر کتابهای در این زمینه است از این روست که این داستان تا اندازه ای آغاز ادبیات استعماری است. هنگامیکه حاجی بابا برای نخستین بار انتشار یافت از آنجا که نام نویسنده در پشت جلد برده نشده بود برخی از منتقدین کتاب را بدیگران نسبت دادند. از جمله به «توماس هوب» که چند سالی قبل داستانی تاریخی تحت عنوان آناسازیوس انتشار داده بود<sup>۳۹</sup> و از لابلای ماجراهای قهرمانی «زیرک و دوست داشتنی» اوضاع سیاسی و اجتماعی مصر و عثمانی را تصویر کرده بود تا از بدبختیهای سرزمینهای عقب افتاده وسیله ای برای تفریح و تبسم اهالی فرنگ در روزهای فراغتشان بیافریند. کتاب او را بعنوان «ساجرای بی نظیر ادبی» تلقی کردند و همگان «نثر فوق العاده» و «احاطه تاریخی» نویسنده را بسیار ستودند. پس هنگامی که حاجی بابا و ماجراهای او منتشر شد بسیاری از خوانندگان توماس هوب که از لابلای داستانش با مصر آشنا شده بودند گمان بردند که نویسنده حاجی بابا نیز هموست و این بار خواسته است بجای داستان مصری یک داستان ایرانی بیافریند و ایرانیان را بشناساند و دوباره شهرت اولیه را کسب نماید.<sup>۴۰</sup> کتاب دیگری که بعنوان سرجمع تقلید نویسنده حاجی بابا شناخته شده است عبارت است از ژیل بلاس اثر لوساژ<sup>۴۱</sup> که خود موریه در آغاز حاجی بابا به آن اشاره کرده می گوید: اگر فرنگی بخواهد به آداب و رسوم شرقها پی ببرد باید «حکایاتی بسیار متعلق به زندگانی ایشان فراهم آورد مانند کتاب ژیل بلاس که آئینه احوال فرنگیان است».<sup>۴۲</sup> عجب اینکه در مورد ژیل بلاس و نویسنده اش نیز گفتگوها و بحثهای گوناگون وجود داشت و قرنی به طول انجامید تا روشن شود که نویسنده لوساژ است و کس دیگر نیست.<sup>۴۳</sup> این بحث را ولتر نویسنده مشهور فرانسه با یک جمله ایجاد کرده بود و گفته بود: «لوساژ تمامی داستان خود را از روی یک رمان اسپانیائی<sup>۴۴</sup> برداشته است» زیرا که هرگز یک خارجی نمی تواند این چنین به اوضاع و احوال

۳۹- نگاه کنید به: Thomas Hope: *Anostasius*. London, 1819.

۴۰- نگاه کنید به: *Blackwood's Magazine* یاد شده. نویسنده این مقاله حاجی بابا را به توماس هوب نسبت می دهد.

۴۱- نگاه کنید به: Alain René Lesage: *Histoire de Gil Blas de Santillane* باید گفت که انتشار این کتاب برای بار اول ۲۰ سال طول کشید. جلد اول در ۱۷۱۵ و جلد چهارم ۱۷۳۵ پایان یافت. این نویسنده داستانها و نمایشنامه های مهم دیگری نیز دارد که از جمله ابلیس لنگ یا *Le diable boiteux* و کریمین دقپ اداپاش *Crispin rival de son maître* و ماجراهای نوین دون کیشوت رامی توان نام برد. تولد این نویسنده در ۱۶۶۸ و مرگ او سال ۱۷۴۷ بوده است.

۴۲- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ص ۲ - ۴۳- مقدمه ژیل بلاس:

Henri Chabot: *Histoire...* Paris, Larousse 1928, P. 28

۴۴- منظور ولتر از رمان اسپانیائی رمان زیر بوده است:

*La Vida ole le Escudiero don Marcos de Obregon*

کشور دیگری آگاهی یابد. لیکن امروز محققین اروپایی این تردید ولتر را بی اساس دانسته اند و لوساژ را نویسنده ژیل بلاس می دانند.

در هرحال سرگذشت ژیل بلاس نیز سرگذشت جوانی است که زادگاه خود را به نیت تحصیل در دانشگاه ترک می گوید لیکن هنوز یک دوگانی بر نداشته از راه راست منحرف می گردد. به تبه کاران و دزدان می پیوندد، به هر شغلی می گراید، به هر کار پستی دست می زند و سرانجام برای عبرت خوانندگان اروپایی و به دنبال یکسلسله ماجراهای خوش و شیرین و لبخندزا، همانند حاجی بابا به درخانه بزرگان می رسد و همکاسه اشراف و رجال می شود و برخلاف حاجی بابا که بنی و بد کرداری او ذاتی است و همواره با اوست، ژیل بلاس تبه کاریست خوشرو و با کدال، عیبگس و ضعیف النفس، اگر بد می کند قصد بد کردن ندارد لیکن هر بار که دست می دهد از بد کردن لذت می برد و هنگامی که وجدان بیدار اشرافیت به سراغش می آید از خواب غفلت بیدار می شود و دست به توبه می زند و همانند «ژولین سورل» قهرمان سوخ و سیاه اثر «استاندا» که او را «دوست داشتنی ترین تبه کاران»<sup>۴۵</sup> لقب دادند ژیل بلاس نیز به جرگه «تبه کاران دوست داشتنی» می پیوندد.

ترجمه فارسی ژیل بلاس نیز مانند ترجمه حاجی بابا خالی از گفتگو نبوده است. امروز اکثر این ترجمه را از میرزا حبیب اصفهانی می دانند. مینوی می نویسد: «قصه ژیل بلاس را هم چنانکه گفته شد میرزا حبیب به فارسی ترجمه کرده و نسخه خطی آن به کتابت میرزا آقاخان کرمانی در کتابخانه اونیورسیتة استانبول با تصریح اینکه ترجمه حبیب افندی است موجود است و عکس آنهم گرفته شده و در تهران هست. دکتر محمدخان کرمانشاهی همین ترجمه را بسدون تصرف به نام خود چاپ کرده است.<sup>۴۶</sup> عجب اینکه اغلاط نسخه خطی در متن چاپ شده عموماً دیده می شود»<sup>۴۷</sup> نسخه دیگری از این ترجمه در یک مجموعه شخصی در کرمان موجود است<sup>۴۸</sup> که از نظر محتوی کوچکترین تفاوتی با نسخه استانبول ندارد<sup>۴۹</sup> مگر از نظر خط. در هرحال همکاری میرزا آقاخان در رونویسی این ترجمه و پیدا شدن نسخه دومی در کرمان که گویا یادگاری است از کتابخانه خانواده میرزا آقاخان و نیز وجود برخی اصطلاحات خاص کرمان

۴۵- بعلت شباهت زیر کی و نادرتی رفتار قهرمان استاندا» به تازتوف نمایشنامه مولیر او را «تازتوف دوست داشتنی» لقب داده اند.

۴۶- این ترجمه به چاپ سربی در سال ۱۳۲۲ منتشر شده است در این باره رجوع شود به: محمد رضا فشاہی: «ترجمه های دوره قاجار»، نگین، دیماه ۱۳۵۲ و بیچی آریان پور: از صبا تا نیما، جلد اول، تهران، سازمان کتابهای جدید، ۱۳۵۰، ص ۴۰۵ - ۳۹۵

۴۷- مینوی: پانزده گفتار - یاد شده، ص ۳۱۲

۴۸- این نسخه در اختیار آقای مهندس اسلام پناه می باشد که از مهر کاغذها و جلد معلوم می شود که در زمان قاجار رونویسی شده و در نتیجه از عهد دکتر محمدخان کرمانشاهی بدور است. هر از آقای مهندس اسلام پناه که اجازه دادند از این نسخه استفاده کنم و آنرا با نسخ دیگر مقایسه نمایم، نهایت سپاس و تشکر را دارم.

۴۹- عکس نسخه استانبول در ۵ جلد در کتابخانه مرکزی، تحت شماره ۲۸۰۹ موجود است و ما آنرا با نسخه کرمان مقابله کردیم.

مثلاً «از این خیال واسر نگیدم»،<sup>۵۰</sup> نظریه برخی از متخصصین<sup>۵۱</sup> را که معتقدند سیرزاحبیب ذیل بلاس را به یاری سیرزا آقاخان به فارسی برگردانده است قوت می بخشد به ویژه که در پاره‌ای صفحات نسبک نگارش به شیوه ادبی سیرزا آقاخان بیشتر می‌ماند تا نحن طنزآمیز سیرزا حبیب. همانند حاجی بابا در این جا نیز مترجم با تغییر دادن اساسی و آوردن اضافات از این داستان فرنگی یک داستان نیمه شرقی به منظور انتقاد از اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان خویش آفریده است. حتی از شخصیت‌های بنام زبان خویش در عهد ناصرالدین شاه نام می‌برد، نام حکیم فرنگی<sup>۵۲</sup> را به حکیم خونایی مبدل می‌سازد و یا می‌نویسد: «در محله نو یا کریم شیرهای و شیخ شیپور و چند نفر از سرشناسان اکثر اوقات هم کاسه و هم پیاله بودیم»<sup>۵۳</sup> مانند ترجمه فارسی حاجی بابا در این جا نیز سیرزا حبیب از آوردن اضافات و ابیات باکی ندارد و هر جا که زبان نویسنده را قاصر می‌بیند خود جای او را می‌گیرد مثلاً در وصف حکیم شخصاتی چند بر اوصاف او می‌افزاید و می‌نویسد: «حکیم سردی بود بلند بالا، خشک اندام و زرد رنگ. دست کم از چهل سال باز، مقرض در دست ظاهرش با وقار، گفتارش سنجیده و آبدار، الفاظش رنگین، کلماتش سنگین، دلایل و براهینش مانند تقسیمات اقلیدس با جدول و پرگار، اما رأی و اعتقادش سخت ناهنجار»<sup>۵۴</sup>. در مقدمه این متن نیز مترجم به قصد خود از ترجمه این کتاب اشاره می‌کند و از عبیدزاکانی نام می‌برد که «هزل و جد را آسیخته و معایب اهل عصر خود را نیک باز نموده است» و در توجیه نقش خود و طرز کارش هم شعری می‌آورد که به این بیت می‌انجامد:

کسی را اگر اعتراضی بود  
به نزد سخندان آسر رود...

باید افزود که نسخه خطی تا اندازه‌ای با نسخه چاپی محمدخان کرمانشاهی متفاوت است. برای نمونه این یک دو سطر را نقل می‌کنیم:  
نسخه چاپی: «وقتی آنروز در آنجا بسر بردیم. شب به سهیمانخانه رفته سوپ کلم و کباب خرگوش خورده و راحت نمودیم.»  
نسخه خطی: «وقت پسین به قصبه‌ای رسیده منزل کردیم شله کلمی بر بار نهادیم و خرگوشی به سیخ زدیم»  
در هر حال در نوشتن حاجی بابا، جیمز سوریه تا اندازه‌ای تحت تأثیر ذیل بلاس قرار گرفته است و در این شکی نیست که سرآغاز هر دو داستان، عناوین گفتارها و گاه رفتار هر دو قهرمان در هر دو داستان یکبست. لیکن ذیل بلاس را نمی‌توان مبدأ و منشأ اصلی الهامات جیمز سوریه بر-شمرده با اینکه والتر اسکات، حاجی بابا را ذیل بلاس شرق می‌نامد.

- ۵۰- «سرگذشت ذیل بلاس سائیتلانی»، ...
- ۵۱- دکتر باستانی یاریزی و هم چنین مهندس اسلام پناه را اعتقاد بر اینست که میرزا آقاخان در ترجمه ذیل بلاس دست داشته است.
- ۵۲- نام حکیم خونایی در اصل کتاب Docteur Sangrado است.
- ۵۳- گفتار اول، جزو دوم. نسخه کرمان.
- ۵۴- گفتار دوم، جزو دوم تحت عنوان «خلیفه ناخوش افتاد چگونه معالجه کردند، چه شد بعد از مرگش چه میراث به ذیل بلاس رسید». همان نسخه.

پیش از اینکه به مطالعه هویت قهرمان «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و به بررسی نگاه استعمارگرانه و مغرضانه سوریه پردازیم باید بگوییم که داستان حاجی بابا بیش از هر متن دیگر، از نظر شکل ظاهر و چهارچوب داستان، از داستانهای هزار و یکشب الهام گرفته است. در مقدمه کتاب نیز نویسنده به اشاره می‌گوید: «هنوز هیچ سیاهی در باب عادات و رسوم مشرق-زمین چیزی نوشته است» که از نظر تاریخ اجتماعی و سیاسی این سرزمین مفید باشد: «در میان کتابهای افسانه‌ای که در این باب نوشته‌اند بهترین همه الفلیله است که عادات و رسوم شرقیان را چنانکه باید نگاشته و جددلیل بهتر از این که مؤلفش خود از اهل مشرق زمین است»<sup>۵۵</sup> سوریه در سفر نامه‌های خود نیز به داستانهای هزار و یکشب اشاراتی دارد. در سفرنامه دوم، «بانوی حرم» فتحعلیشاه را با «زبیده» همسرها و نرنگشید هم چنانکه در هزار و یکشب آمده است مقایسه می‌کند.<sup>۵۶</sup> و یا در شرح حال امین الدوله صدر اصفهانی وزیر شاه و ارتقاء او از بقالی به مقام وزارت می‌نویسد: «شرح حال او می‌تواند داستان خوبی از داستانهای هزار و یکشب را تشکیل دهد»<sup>۵۷</sup>.

در مورد داستانهای هزار و یکشب سوریه تنها به این ایما و اشاره ساده اکتفا می‌کند. بلکه هموکه در همه نوشته‌هایش شرافت و نجابت و کیش و آئین هموطنان و همسلسلمان مستعمره‌چی خود را به رخ شرقیان محروم کشیده است و از ماجراهای بدکاران مشرق زمین درس عبرتی برای به‌آمد و عبرت فرنگیان آفریده است، گاه همانند ذیل بلاس و حاجی بابا بی‌اختیار از راه راست منحرف می‌شود و به دزدان و تبه‌کاران می‌پیوندد و از دخل و تصرف در آن‌سار و نوشته‌های همین واسانندگان شرقی پروائی بیخود راه نمی‌دهد. آنچنانکه «حکایت سربریان»<sup>۵۸</sup> او در سرگذشت حاجی بابا، رونویسی از قصه «خیاط و احذب و یهودی و مباشر نصرانی»<sup>۵۹</sup> در هزار و یکشب است تنها عناوین و اساسی و محل رویدادها متفاوتند. هم‌چنین سرگذشت «درویش صفر و دو ذبیق او» در حاجی بابا اقتباسی است ناجوانمردانه از داستان «سه‌گانه»<sup>۶۰</sup> و یا «سه قلندر» هزار و یکشب که بعداً گوینو نیز تحت تأثیر آن داستانی به همین نام آفرید.<sup>۶۱</sup>

شاید تنها بهانه سوریه این بتواند باشد که اگر نه این دزدی لیک این اقتباس قبل از او هم سابقه داشته است. چندین شعر از دیوان لافونتن، عبیدزاکانی فرانسه قرن هفده مستقیم از «کلیله و دمنه» گرفته شده است و نیز شاهزاده خانم بابل اثر ولتر و نامه‌های ایرانی اثر مونتسکیو از داستانهای هزار و یکشب الهام گرفته‌اند. شارل نویدیه که شرح حال اولین مترجم فرانسوی این

- ۵۵- «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»، یادشده. ص ۱.
- ۵۶- نگاه کنید به: James Morier: *A Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor ... 1810-1816*. London, Longman, 1818. P. 174.
- از این پس، از این کتاب به نام «سفرنامه دوم» یاد خواهیم کرد.
- ۵۷- همان کتاب ... ص ۱۳۲
- ۵۸- «سرگذشت حاجی بابا ...»، گفتار چهارم و پنجم. ص ۱۳۴-۱۴۳
- ۵۹- کلیات مصود هزار و یکشب، تهران، چاپ علمی، ۱۳۳۵. داستان بیست و پنجم ص ۳۳
- ۶۰- این همان داستانی است که فرخ غفاری بر اساس آن فیلم «شب قوزی» را ساخته است.
- ۶۱- نگاه کنید به: Comte de Gobineau: *Les trois Kalandar*.



داستانها را نوشته است.<sup>۶۲</sup> در قصه‌های مشهور خویش از جمله ملکه صبا و «جهاد طلسم» به این تأثیر اشاراتی دارد و در سال ۱۸۳۰ به یکی از دوستان خود در این باره می‌نویسد: «از اسروز تا روز سرگ تنها و تنها داستان خواهم نوشت.»<sup>۶۳</sup> حتی بالزاک که فرانسویها به علت اعتقاد به اصل «عتر نزد فرانسویان است و بس» او را اصیل‌ترین نویسنده کشور خویش می‌نامند در برخی از نوشته‌هایش از جمله «دختر چشم طلائی» و بخشهایی از شکوه و پستی در «با دیان از این تأثیر بری نمی‌باند. حقیقتی است که وقتی ترجمه فرانسوی این داستانها برای اولین بار بین سالهای ۱۷۰۸-۱۷۰۴ در دوازده جلد انتشار یافت تشویق خوانندگان به اندازه‌ای بود که بین ۱۷۰۴ و ۱۸۸۲ همین ترجمه را بیش از هشتاد بار انتشار دادند.<sup>۶۴</sup> ترجمه انگلیسی این حکایات نیز یک قرن بعد یعنی در اوایل قرن نوزدهم از روی ترجمه فرانسه منتشر شد. گویا در زمان حیات آنتوان گالان مترجم،<sup>۶۵</sup> جوانان گرد پنجره اتاق کار او جمع می‌شدند و بعنوان «نقال» از او می‌خواستند تا قصه تازه‌ای برایشان نقل کند.<sup>۶۶</sup> گاهی نیز مستشرقین از جمله امیل بلوشه<sup>۶۷</sup> از این قصه‌ها بعنوان «آئینه‌ای از زندگی اعراب» و شرقیان یاد می‌کرده‌اند و با این حال تا کنون هیچ کتابی همانند هزار و یکشب مرجع تقلید داستان نویسان غرب قرار نگرفته است هرچند که هرگز نتوانسته‌اند زیباییهای این داستانها را باز آفرینند و صفا را به غرض مبدل ساخته‌اند.

از این رو سرگذشت حاجی بابا اصفهانی نه تنها از نظر شکل ظاهر و بنای کار یادآور هزار و یکشب است بلکه هر بار که حاجی بابا بوقلمون صفت از رنگی به رنگی در می‌آید، آب به آب می‌شود، هر بار که در هزار چهره و هزار لباس می‌کوشد از موقعیتی پست به موقعیتی برتر گرید در این مسخ و در این برگردان که مسخ و برگردان زشتی است به زشت‌تر، خواننده را به یاد یکی از زیباییهای مسخ و ستیز در قصه‌های شهرزاد می‌اندازد ستیز دختر و عفريت که عفريت شیر شد و دختر شمشیر برنده و سر شیر را بدو نیم کرد، سر شیر به صورت کژده می‌شد، دختر سار بزرگی گردید با هم درآویختند، پس از آن کژدم به صورت عقابی شد، دختر به صورت

۶۲- نگاه کنید به: Charles Nodier: «Notice sur Galland», Préface de «Les Mille et une Nuits» Paris, Garnier, 2 vols, 1900, vol. 1, pp. I-X.

۶۳- نگاه کنید به: Charles Nodier: Contes Fantastiques, Paris, J.J. Pauvert, 1954, vol. 1, p. 80.

۶۴- در مورد چایهای گوناگون هزار و یکشب در اروپا رجوع شود به مقدمه چاپ جدید ترجمه هزار و یکشب در بلژیک:

Les Mille et Une Nuits, Contes Arabes. Bibliothèque Marabout, 1965. 2 tomes. Préface de A. Abel, tome 1, p. 6.

۶۵- مترجم Antoine Galland برای اولین بار برای اعضای کابینه لاسیون‌ها به عنوان منشی هیأت نمایندگی به لبنان سفر کرد و این داستانها را برای شناساندن وضع متمدنات آینده برای کشور و پادشاه خود ترجمه کرده است.

۶۶- رجوع شود به مقاله Gaston Picard در مقدمه ترجمه فرانسه هزار و یکشب، چاپ ۱۹۶۰، یاد شده، ص ۱۱-XX.

۶۷- این مقاله توسط مستشرق مشهور فرانسه امیل بلوشه Emile Blochet در ژانویه ۱۹۰۰ در Revue Encyclopédique منتشر شده است.

کرکس برآمد، زمانی بچنگیدند، عفريت گریه سیاه شد، دختر به صورت گرگ برآمد، عفريت اناری شد و بر هوا بلندگشت و بر زمین آمد و بشکست و دانه‌های آن پاشید زمین قصر از دانه انار پرشد، در حال دختر خروسی گردید و دانه‌ها را برچید، دانه‌ای از آن بسوی حوض رفت. خروس خروشی برآورد... تا اینکه یکدانه را دید خواست که او را نیز برآید بحوض اندر افتاد و ماهی شد، دختر خویشتن در آب افکند و نهنگ گردید و با هم درآویختند و فریاد بلند کردند تا عفريت بدرآمده شعله آتشی شد... دختر نیز خرمن آتشی گردید»<sup>۶۸</sup> و الی آخر و جنگ میان پاکی و زشتی ادامه یافت.

در هر حال سرگذشت حاجی بابا تصویری از یک مسخ عمیق است. مسخ تدریجی دلاکت‌زاده به حاجی بابا و حاجی بابا به جیمزسوریه.

#### دنیای حاجی بابا و دنیای حکام

بیا ساقی که من مردم  
کفن در برگ تاکم کن  
ز آب می بده غسلم  
در میخانه خاکم کن  
از ترانه‌های دوره فتحعلیشاه

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی برخلاف نظر برخی از نویسندگان از جمله استاد مینوی تصویری از طبقات گوناگون ایران در عهد فتحعلیشاه نیست. بلکه بیشتر تصویریست از طرز زندگانی و آداب و رسوم طبقه‌ای خاص، شرح موقعیت و شرایط شهرت‌یابی و ارتقاء طبقه متوسط و خرده پای شهرت که در اثر عدم تأمین جانی و مالی میکوشند خود را از سلک محرومین دور سازند و برای حفظ منافع طبقاتی خویش به اولیای دولت پیوندند. سرگذشت رجال تازه بدوران رسیده آن زمان است که جیمزسوریه بعنوان کاردار سفارت انگلیس و منشی سفیر با آنان در تماس و در رابطه بود و هم چنانکه گذشت مأموریت داشت تا در پیرامون وضع زندگی و آداب و رسومشان به تحقیق و مطالعه بپردازد. سرگوراولی سفیر انگلیس در گزارشهای سیاسی خود «استعدادها» و «کاردانی» سوریه را در این زمینه و امور سیاسی دیگر بسیار ستوده است.<sup>۶۹</sup> خود او نیز در سایر نوشته‌هایش که هیچیک شهرت و آوازه حاجی بابا را نیافتند لیکن همگی به تقلید از حاجی بابا بوجود آمده‌اند از این مطالعات یاد میکنند. در مقدمه داستانهای «میرزا» که با الهام از سفرنامه سرجان سلیم<sup>۷۰</sup> نوشته شده است، سوریه از نتایج سودمند آشنایی‌های خود با رجال و بزرگان دربار ایران سخن میگوید.<sup>۷۱</sup> و هم چنانکه حکایاتی از زبان نقال در بار نقل میکرد او نیز قصه‌هایی از قول ملکه الشعراء دربار به نقل می‌آورد.

سرگذشت حاجی بابا مانند دیگر نوشته‌های ایرانی سوریه محصول همین آشنایی‌هاست.

۶۸- هزار و یکشب. یاد شده. شب چهاردهم.

۶۹- نگاه کنید به: Sir Gore Ouseley: to Lord Viscount, June 1814. P.R.O. F.O. 60/4.

۷۰- نگاه کنید به: Sir John Malcolm: Sketches of Persia, 2 Vols. London, J. Murray, 1828.

۷۱- نگاه کنید به: James Morier: The Mirza London, R. Bentley, 1841, vol. 1, p. 5.

قهرمانان این داستان رجال و بزرگانی هستند که سوریه در طی شش سال اقامت خود در ایران با آنان در تماس بود و عبارتند از فتحعلیشاه قاجار، میرزا شفیع صدراعظم، میرزا حسین خان امین-الدوله، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، میرزانی خان وزیر، فتحعلی خان صبا ملک الشعراء، محمدخان نسقچی باشی شیراز، میرزا احمد طبیب، و چندتن دیگر که ما در جای خود از آنان یاد خواهیم کرد. موضوع داستان حاجی بابا عبارت است از وصف حکومت و سیاست این افراد، ظلم این افراد، عدم آگاهی این افراد و رابطه این افراد با سایر طبقات. هم چنین غرض جیمز موریه که در نادرستی و دروغ پردازی همزاد قهرمان خویش حاجی باباست، از نوشتن این داستان نشان دادن سستی و ضعف دستگاههای حکومتی ایران، لزوم حمایت غرب از ایران، تحمیل سیاست استعماری انگلستان به ایران و توجیه نفوذ سیاسی و نظامی انگلستان در ایران از لابلای صلح نامه ها و عهدنامه هایست که بدستاری موریه به ارضاء رسیده است. غرض ما از این نوشته نمودن دنیای راستین و یا افسانه ای حاجی بابا، بررسی موقعیت سیاسی و طبقاتی حاجی بابا و روشن ساختن هویت حقیقی نویسنده حاجی باباست.

باید گفت برداشت جیمز موریه از جامعه و یا لاقل از جامعه ایران برداشتی است خاص. دنیای او و قهرمان او در دنیای بزرگان و حکام و دست نشانده ها خلاصه میشود. با کلمه ملت بیگانه است. در تمام طول سرگذشت حاجی بابا از کشاورزان که اکثریت جمعیت شش سیلونی دوران فتحعلیشاه را تشکیل میدادند حتی یکبار نیز یاد نشده است. روابط حکام و مردم نه تنها از طریق روابط اقتصادی (مالیات و سیورسات) و یا روابط استعماری حدسی زده می شود. هنگامیکه نویسنده داستان نمی سراید یا کلی بافی میکند و یا غرض می ورزد و کلماتی مانند «مشرق زمین»، «اجتماع ایران» و غیره مفهوم خود را از دست میدهند: مثلاً در این جملات «ایران چه ایران! پایگاه موهوم جاه و جلال خاور زمین، جایگاه شعرای گل و بلبل، گهواره سردی و سردی، سرچشمه پاك رسوم کیش اهل مشرق زمین»<sup>۷۲</sup> و یا «زمان اقامت خود را در ایران نمی توانم گفت که زمان سعادت بود و هرگز بخاطر نگذشت که من میان پیغمبران بنی اسرائیل یا در میان ایرانیانی که پادشاهان فرمانروای همه خاور-زمین بودند»<sup>۷۳</sup> تنها نظریه قابل قبول و درستی که



۷۲- سرگذشت حاجی بابا، ص ۲

۷۳- هانجا، ص ۴

سوریه از لابلای سرگذشت حاجی بابا و جامعه زمان فتحعلیشاه ارائه میدهد، نظر او در باب آداب و رسوم حکام آن دوره است. موریه اعتقاد داشت که در عهد خاقان قاجارها هنوز آداب و رسوم قبیله ای خود را از دست نداده بودند هنوز فتحعلیشاه به عادت بیلاق و قشلاق ایلات صحرائشین زمستانها به قصر تهران و تابستانها به چمن سلطانیه کوچ میکرد و همانند رئیس قبیله در هر سفر زنان و بزرگان دربار و قشون خود را همراه میبرد، از این رو ناگهان به جمعیت سلطانی چندین هزار نفر اضافه میشد و عباس میرزا ناچار بود هر ساله آذوقه و لوازم زندگی این عده را بزور «سیورسات» از اطراف آذربایجان فراهم سازد.<sup>۷۴</sup> و اهالی ناخرسند و قحطی زده را ناخرسندتر گرداند. سوریه همین امر را به صورت داستانی در حاجی بابا می آورد و در «سافرت فتحعلیشاه بسلطانیه» از زبان شیرعلی جلاد چنین بیان می کند: «برای اردو سیورسات باطراف و جوانب حواله شده است. سیورسات از ده قاچ سوار که میان اینجا و همدان است بسبب اینکه چند روز پیش شاهزاده بعزم شکار آنجا رفته سیورسات را چرانیده است سیورسات مقرر نرسیده است»<sup>۷۵</sup> و باز میرزا حبیب در ترجمه می افزاید:

خورند ار مغز را بر جای مانند اقلا پوستی از هندوانه  
کنند از چانه گسر ریش کسی را از او ماند بجا البته چانه

نظر سوریه از این رو قابل قبول است که در این دوره رابطه حکام و ملت فقط از راه مالیات های جبری بود که بضرر شلاق نسقچی باشی ها و کلانترها، میرعسها و غیره گرفته می شد و جور و ظلم دوران فتحعلیشاهی نیز در همین رابطه اقتصادی خلاصه می گشت. هنگامیکه در داستان سوریه، حاجی بابا و شیرعلی جلاد به ده میرسند تا سیورسات اردو را بگیرند در گفتگوی شیرعلی و کدخدا که بالهام از آن میرزا آقاخان کرمانی گفتگوی کلانتر و حاکم را آفریده است<sup>۷۶</sup> نویسنده از قول کدخدا چنین می گوید:

«کسی از جانب خراب قلی میرزا آمد که ارباب فردا بدینجا برای شکار گورخر و آهو و کبک میاید. باسر او باید خانه ها را برای خدم و حشم خالی کنید، مردم را جمع کرد که تا وقت بودن او در اینجا خرج مطبخ و کاه و جوی مالهایش باشماست. از این خیر مردم هراسان و ترسان که کباده شاهزادگان کشیدن نه کاری است آسان. خواستیم بارشوت و التماس و انابت دفع بکنیم نشد. قرار به خالی کردن ده و فرار بکوهها نهادیم تا از این ستاره دسار رستگاری یابیم... پس شاهزاده امر فرمود هرچه غله و آذوقه در ده ذخیره یافتند غارت کردند...»<sup>۷۷</sup> گو سفند خود را با آنچه می توانستیم برداشتیم و میان دره و آب کند کوهها فرار کردیم. در ده بجز گربه ها و سه پیرزن ناخوش برای شاهزاده نماند»<sup>۷۷</sup>

نظیر همین داستان را مسافرن دیگر بعنوان گوناگون نقل کرده اند. خود سوریه در سفرنامه اش بهنگام فرود آمدن در دهی می نویسد: «اهالی ده به محض اینکه خبر ورود ما را شنیدند با زن و بچه و گله و هرچه داشتند بکوهها فرار کردند و از پشت سرشان چیزی جز دیوارهای خالی ده باقی نمانده بود»<sup>۷۸</sup> و یا از ده «زرقان» یاد میکند که سکنه آن در اثر جور

۷۴- موریه: سفرنامه دوم، یاد شده، ص ۲۷۶ ۷۵- سرگذشت حاجی بابا، یاد شده، ص ۱۰۲

۷۶- میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب. نسخه خطی متعلق به نگارنده.

۷۷- سرگذشت حاجی بابا، ص ۱۰۴ ۷۸- موریه: سفرنامه دوم، ص ۲۶۱



حسینعلی میرزا حاکم فارس و مالیات‌های جبری او به ستوه آمدند و نیمی به کوه پناهنده شدند و در حدود صد خانوار بتهران مهاجرت کردند.<sup>۷۹</sup> و باز در مورد یکی از دهات کارزون می‌نویسد: «از یکی از اهالی ده پرسیدم سالیانه چقدر مالیات می‌پردازد؟ جواب داد:

— سالیانه؟ ما هر ماه و گاه ماهی دوبار مالیات و سیورسات میدهیم. هرچه داریم شامل مالیات است و اگر هم هیچ نداشته باشیم زن و بچه‌هایمان شامل میشوند»<sup>۸۰</sup>

در همین سال فریزر از دهی سخن می‌گوید که در حدود ۳۰ خانۀ در آن بود لیکن ابراهیم‌خان قاجار آنچنان اهالی را دوشیده بود که مردم ده را خالی کرده بودند تا از شرسالی ۲۶۰۰ تومان مالیات رهایی یابند.<sup>۸۱</sup> و باز می‌گوید: «بهر دهی می‌رسیدیم مردم اول چیزی که می‌پرسیدند این بود «آیا سیدانید قاجارها اسباب بکه‌جا کوچ خواهند کرد؟ نکند که با بنظر فها یابند!»<sup>۸۲</sup> در همین سفرنامه از ده گردو چنین یاد میکند: «در این ده همه چیز هست بجز گردو!... قاسم-خان قاجار داساد فتحعلیشاه چندی پیش در این‌جا منزل کرده بود و شربت و آذوقه خواسته بود... جواب گفته بودند که در این ده شربت و این نوع چیزها پیدا نمیشود. و بعنوان سیورسات فقط ده تومان گرد آورده بودند. قاسم‌خان دستور داد ده را آتش بزنند و مزارع گندم را بسوزانند. اهالی ده مجبور بفرار شدند و هنگامیکه من از ده گردو میگذشتم مردم هنوز باز نگشته بودند»<sup>۸۳</sup> در همین سالهاست که یکی از افسران عباس میرزا بخاطر خدمت شایسته‌ای که در جنگهای ایران و روس نشان داده بود از پرداخت مالیات دهش که بالغ بر چهارصد تومان می‌شد معاف گشت. لیکن در غیاب عباس میرزا هنگامیکه حکومت آذربایجان بطور موقت به جهانگیر میرزا داده شد او بار دیگر این مالیات را خواستار شد و هنگامیکه مردم از پرداخت آن خودداری ورزیدند واحدی از قشون آذربایجان را به این ده که از دهات سلماس بود گسیل داشت و اهالی را که در حدود سیصد نفر بودند به خوی می‌آورد. مردها را در مقابل چشم کود کانشان سر برید. زنها را بسر بزازان داد و کودکان را بخشید.<sup>۸۴</sup> و هموکه همه بخاطر اثر ارزنده‌اش «تاریخ نو» وی را ستوده‌اند در تمام طول اقامت خود در آذربایجان دهات را وادار به پرداخت سیورسات می‌نمود و حتی «از دزدی و غارت مال مردم و برانگیختن ارتش برضد عباس میرزا» دریغ نمی‌کرد.<sup>۸۵</sup> در باره چنین حکایتی است که در آن روزگار سروده‌اند:

«خوب کردم، خوب کردم گر بمانم بعد از این  
باز سید زدم چنان کش آن زمان دزدیده‌ام.»

و یا هنگامیکه فتحعلیشاه بفارس سیرت گفته‌اند:

بسا وفور گندم و جو از کمی سورسات  
در رهی کز وی عبور لشکر سلطانی است  
هم چو سال قحط از هر گوشه اسب و مرد را  
شیهه بی‌کاهی است و شیون بی‌نانی است.

۷۹— موریه: سفرنامه دوم، ص ۷۱ — ۸۰— ایضاً. همانجا، ص ۵۲

۸۱— نگاه کنید به، James B. Fraser: *A Journey into Khorasan*. London, 1824. p. 90

۸۲— ایضاً، ص ۵۵۶ — ۸۳— ایضاً، ص ۱۱۵

۸۴— نگاه کنید به: James B. Fraser: *A Winter's Journey (Tatar) from Constantinople to Tehran*. London, 2 vols. R. Bentley, 1838. vol. 1. p. 367.

۸۵— همانجا جلد اول، ص ۴۱۰

تنها ایل ترکمن و قبایل صحرائشین نبودند که گاه‌گاه به شهرها و دهات به چپو و غارت می‌رفتند. ایل قاجار نیز همواره از این مراسم پیروی داشتند. حسینعلی میرزا حاکم فارس و پسرش تیمور میرزا بیاری ایلاتی‌ها و لوطی‌ها هر سال یکبار از شیراز به بوشهر برای «غارت مال التجاره تجار می‌رفتند»<sup>۸۶</sup> علاوه بر مسافرنی که از این چپو یاد میکنند مأمورین سیاسی انگلیس هم در گزارشهای خود می‌نویسند:

«مفتخرم به اطلاع شما برسانم که شب گذشته مطابق با دوم نوامبر شهر بوشهر مورد حمله و سنگباران واقع شد. این حمله توسط افراد ایلات گوناگون و تحت رهبری تیمور میرزا یکی از پسران حسینعلی میرزا حاکم فارس انجام گرفت و ریاست ایلات را نیز شیخ احمد رئیس قبایل بزازان عهده‌دار بود»<sup>۸۷</sup>

در خراسان فرزند دیگر فتحعلیشاه حسینعلی میرزا شیخ السلطنه راحت و آرام از سردم آن دیار سلب کرده بود تا جاییکه فتحعلیشاه در نامه‌ای خطاب به او می‌نویسد:

«بالجمله در همه آن مملکت یک نفر که از آن فرزند دلخوشی داشته باشد نمائده است و با عدم اطمینان همه خراسان، چگونه کار آنجا بکفایت آن فرزند منتظم خواهد شد. تمامی خلق مملکتی را که نمی‌توان بی‌سوجبی مورد سیاست داشت و با عدم تقصیری ظاهر همه بدگان خدا را آرزو. هر نیشی را نوشی سزاوار است... در کار آن فرزند که مردم آنجا به جز نیش یا نوشی بدتر از نیش چیزی ندیده‌اند... حق مطلب اینکه در کار آن فرزند و خراسان متفکر مانده‌ایم نمی‌دانیم چکنیم. بهار است. وقت کار است... تاکی و تاچند قشون هر ساله بخراسان مأمور شود و در انقضای بهار همان اغتشاشی پار باشد... امروز کار از آن گذشته است که آن فرزند خیر خود را ملاحظه نماید اندک فکر کند بیند خیر دولت شاهنشاهی چه چیز است...»<sup>۸۸</sup> و ناصرالدین شاه قاجار که در زمان او ایل قاجار «ساکن» شده بود در باره اجداد خود می‌نویسد: «ما چطور می‌توانستیم تصدیق کنیم که مال مردم را بگیرند و بچاپند. این کارهای عهد کریم‌خان زند و آغا محمدخان و فتحعلیشاه قاجار است. ما هرگز راضی نمی‌توانیم بشویم که مال مردم را بزور بگیرند. ما فرمان نوشتیم مال و جان مردم محفوظ است و کسی نمی‌تواند بی‌جهت مال دیگری را ضبط کند»<sup>۸۹</sup> در حالیکه خاقان در باره خودش چنین می‌سراید:

خاقان بناز زانکه میان شهان ترا  
حسب علی و آل علی کرده رهبری  
و در نصیحت پسرش محمود میرزا حاکم نیاوند که از کم التفاتی پدر گله داشت می‌گوید:  
نایه کی در فکر دنیا دنی بودن بس است  
دل به دلداری بده محمود و رو آسوده باش  
و محمود میرزا در گله از پدر:

دل چون شد بدرویشی در این ویران سرا مایل  
سرخود را بدرد آرم چرا باتاج سلطانی

۸۶— نگاه کنید به، George Fowler: *Three Years in Persia...* London, H. Colburn, 1841. vol. 1. p. 191.

این شخص در ۲۹-۱۸۲۸ از ایران دیدن کرده است. ۸۷— نگاه کنید به: PRO. FO. 2 Dec. 1828. نامه از نماینده سیاسی انگلستان در بوشهر به حاکم بمبئی است.

۸۸— فرهاد میرزا متمدن الدوله: زنبیلی، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۰۸، ص ۲۸۶.

۸۹— ناصرالدین شاه بهر کن‌الدوله. اول ذیحجه ۱۳۰۹. در (هنمای کتاب). سال شانزدهم، مهر-آذر ۱۳۵۲. ص ۵۰۵.

به ملکی رو نهادستم که در آن ملک سیاهند  
پس در وصیت پسر:

توسرخ و بره بخوان نهاده  
بر خوان تو صد طعام السوان  
در راه رضای حق قسم نه

شهنشاهی گدایی و گدایی عین خاقانی  
صد گرسنه بر در ایستاده  
سسکین بهوای قرصه نان  
داد دل بندگسان حق ده<sup>۹۰</sup>

و دیگران و این بحرطویل در باره پدر و پسران: «کو خدا دوست رفیقی، نکوروی شقیقی، که بود عاقل و فرزانه، رود خدمت آن ریش دو دندانه، زمین بوسه زند، عرض کند قبله- گها، محترما، محتشما، ظل الها، می ندانم چه زنازاده ای این رسم ستم رایتو آسوخت، مردم همه را سوخت، مردم همگی سویه کنانند، همه سوی کنانند، بفریاد و فغانند زدست تو و این سگک بجهایت!» و «صافی» شاعر این دوران:

دردا که دوی درد پنهانی ما  
بر عهده جمعی است که انگاشته اند  
و میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر این زمانه در گله از این دوران و حکام این دوران:  
ای بخت بسد ای مصاحب جانم  
ای بی تو نگشته شام یک روزم  
ای خرمن عمر از تو برینادم  
تیغ است ستاره و تو جلادم  
خون سازد اگر دهد دمی آیم  
زان سان که سگان به جیفه گرد آیند  
این گاه همی زند بیچنگالم  
تا چند بخوان چرخ باید برد

افسوس که چاره پریشانی ما  
آبادی خویش را بویرائی مسا  
ای وصل تسوگشته اصل حرمانم  
وی باتو نرفته شاد یک آنسم  
وی خانه صبر از تو ویرانم  
سجن است زمانه و تو سجانم  
جان خواهد اگر دهد لبی آیم  
با سگ صفتان نشانده برخوانم  
و آن گاه همی گزد بسندانم  
از بهر دو نان جفای دونانم

و درویش زین العابدین که در این روزگار در ایران و کشورهای مجاور بسفر پرداخته بود در ۱۲۴۷ در دوری از وطن از حکام وطن چنین یاد می کرد: «شاهزادگانی که مذکور گردید با آن همه جاه و جلال و کثرت مال و بسیاری رجال و افزونی استقلال همگی از یاد آیزد بدور و بظلم و جور سرور بودند و بر اشتغال تباهی شغف تمام می نمودند و غیر لهو و لعب و عیش و طرب و غفلت و حسد و افترا و بهتان بر اهل الله و ویرانی بلاد و پریشانی عباد بر اسی همت نمی گماشتند. نه از خداوند عالم شرم و نه از رسول اکرم آرم کردند و همواره دمار از روزگار صغیر و کبیر بر آوردندی.»<sup>۹۱</sup>

بی اطلاعی، بی تفاوتی و ضعف اخلاقی حکام زینتی به جور حکام بشمار سیرفت، تزلزل که همراه ژنرال گاردان برای تنظیم سپاه به ایران آمده بود می نویسد: «وقتی به مقر حکومت حاکم یا شاهزاده ای می رسم سرا در منزل وزیران منزل می دهند... خادسین قلبان می آورند و با نی پیچ

۹۰- نگاه کنید به: محمود میرزا قاجار، سفینه المحمود دوجلد. به کوشش دکتر خیامپور. انتشارات دانشکده ادبیات تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، اسفند ماه ۱۳۴۶.

۹۱- حاجی زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه. تهران. کتابفروشی سنائی.

طوبلی که انتهای آن از بلور یا عنبر است دود از قلبان بدهان وارد مینمایند... صحبت اینگونه مجالس یا بیشتر در باب مدت ایامی است که در سفر صرف شده است و یا در باب بزرگی استانبول است نسبت به اصفهان و پاریس.. یکی از رجال که از امریکا حرفهایی شنیده بود سؤال می کرد که «آیا امریکا بزرگتر است یا اصفهان؟»<sup>۹۲</sup> محمد علی سیرزا حاکم کرمانشاه که حتی سوریه نیز «شخصیت» و «قدرت عمل» و «معلومات» او را در قیاس با عباس میرزا ستوده است<sup>۹۳</sup> از شیخ احمد احسائی قبالة خرید زمین در بهشت می گرفت و از سفیر کمپانی هند درخواست خسارت می کرد که چرا الماس هدیه ای او بجای پانزده روییه، هفت هشت روییه بیشتر ارزش ندارد.<sup>۹۴</sup> مسافری که در مشهد بحضور شاهزاده حاکم پذیرفته شده بود نقل میکند که شاهزاده از وی پرسیده بود:

«نوکر انگلیس هستی یا نوکر کمپانی و کمپانی یعنی چه؟»

«می خواستم پاسخ گویم که ناگهان سیرزا موسی وزیر شاهزاده سختم را برید و گفت:

«حضرت والا، من می دانم! کمپانی یعنی سرجان ملکم!»

«یعنی چگونه؟»

«یعنی ملکم اول بصورت ایلچی به ایران آمد سپس به بمبئی رفت و ناگهان در بازگشت

کمپانی شد!»<sup>۹۵</sup>

مسافر دیگری می گوید: «در شیراز شایع کرده بودند که ناپلئون فقط از ترس فتحعلیشاه به هندوستان حمله نبرد!»<sup>۹۶</sup> خاقان از سفیر انگلیس می پرسید: «آیا مردم امریکا روی زمین راه می روند یا زیر زمین و آن چگونه باشد؟»<sup>۹۷</sup> در این اندیشه بسر میبرد که «چگونه پادشاه انگلیس یک زن بیشتر ندارد و غم یک زنه بودن او را می خورد»<sup>۹۸</sup> در برابر نمایندگان سیاسی انگلیس که از جانب ژرژ سوم بحضورش آمده بودند سرگ ژرژ سوم را تسلیت می گفت:<sup>۹۹</sup> هنگامیکه سفیر کمپانی هند شرقی از روی اطلاعاتی که از سفرنامه «هانوی قاجر»<sup>۱۰۰</sup> بدست آورده بود از اجداد شاه بزرگداشت می نمود فتحعلیشاه ابراز خرسندی می کرد و از اینکه تا این

۹۲- ز. ب. دوما یادداشت های ژنرال تروزل ترجمه عباس اقبال. تهران. مطبعه خورشید ۱۳۱۰  
ص ۵۹. (نامه ۴مه ۱۸۰۸ تزلزل بخواهرش)

۹۳- موریه، سفرنامه دوم. ص ۱۰۲

۹۴- نگاه کنید به: J. W. Kaye: Life and Correspondance of M. G. Sir John Malcolm, 2 vols. London. S. Elder, 1851. vol. 2. p. 58.

۹۵- نگاه کنید به: L. A. Conolly: Journey through Persia..., London, R. Bentley 1838. vol 1, p. 246

۹۶- نگاه کنید به: Robert. M. Blanning: Journal of two year'ss travel in Persia, London, H. Elder, 1857. vol. 1- p. 206.

۹۷- جیمز موریه، سفرنامه اول. یادشده، ص ۲۱۵.

۹۸- نگاه کنید به: Sir. John Malcom: Sketches..., op cit. vol. 1 p. 132

۹۹- موریه، سفرنامه اول. ص ۱۹۰.

۱۰۰- جان هانوی John Hanwoy تاجر انگلیسی در ۱۷۴۴ از ایران دیدن کرده بود و در استرآباد شاهد پیشروی ایل قاجار بود. بیشتر اطلاعات ملکم و موریه به ویژه در امور اقتصادی از او گرفته شده است.



حد آوازه جاه و جلال و شهرت او در باختر پیچیده است<sup>۱۰۱</sup>. و باز وقتی نمایندگان خارجی از تمدن و «آزادی» سخن می‌گفتند سخت به تعجب می‌افتاد و دلش برای حکامی که «آزادی» قلع و قمع زبردستان را نداشتند میسوخت و سلیمان خان قاجار را به آنان نشان میداد و میگفت: «آزادی یعنی این که اگر اراده کنم هم اکنون بیدهم او را گردن بزنند» و سلیمان خان پاسخ میداد: «میل میل قبله عالم است»<sup>۱۰۲</sup>

زیباترین داستان را عبدالله مستوفی نقل میکند که شاید تکرار آن به اختصار بیفایده نباشد. می‌نویسد: فتحعلیشاه در پایان جنگهای ایران و روس قبل از امضاء صلحنامه و پرداخت کوروات به این صورت میل خود را به ستارکه ابراز نمود: «برتخت جاوس کرد. دولتیان سر فرود آوردند. شاه رو به مخاطب سلام کرد و فرمود: اگر ما سرد همیم که ایلات جنوب با ایلات شمال همراهی کنند و یکمرتبه بر روس منحوس بتازند و دمار از روزگار این قوم بی‌ایمان برآورند چه پیش خواهد آمد؟ مخاطب سلام گفت:

— بدا بحال روس! بدا بحال روس! شاه مجدداً پرسید:

— اگر فرمان قضا شرف صدور یابد که قشون خراسان با قشون آذربایجان یکی شود و توأم بر این گروه بیدین حمله کنند چطور؟ جواب عرض کرد:

— بدا بحال روس!! بدا بحال روس!! فتحعلیشاه پرسش را تکرار کرد و فرمود:

— اگر توپچی‌های خمسه را یکمک توپچی‌های سراغه بفرستیم و اسر دهیم که با

توپ‌های خود تمام دار و دیار این کفار را با خاک یکسان کنند چه خواهد شد؟ باز جواب آمد:

— بدا بحال روس!! بدا بحال روس!!

فتحعلیشاه که تا این وقت بر روی تخت نشسته پشت خود را به دوستکای سرواریدوز داده بود، در این موقع دریای غضب ملوکانه بجوش آمد و روی دوکنده زانو بلند شد و شمشیر خود را که بکمر بسته بود بقدر یک وجبی از غلاف بیرون کشید و این دو شعر یا یک شعر را که البته زاده افکار خودش بود بطور حماسه با صدای بلند خواند:

کشم شمشیر مینائی

زمن بر فرق پاسکویچ<sup>۱۰۳</sup>

که شیر از بیشه بگریزد

که دود از پطر برخیزد

مخاطب سلام با دو نفر که در زمین و یسارش رویروی او ایستاده بودند خود را

پایه عرش سایه تخت قبله عالم رسانده بخاک افتادند و گفتند:

— قربان مکش. مکش که عالم زیر و رو خواهد شد!<sup>۱۰۴</sup>

در سرگذشت حاجی بابا نیز جیمز سوریه و میرزا حبیب اصفهانی دست بدست هم داده و جملات زیر را که چکیده گفتگوهای فتحعلیشاه با سفیر می‌باشد بر زبان او جاری میسازند:

«فرنگستان عبارت از چند ایل است؟ کسی بنام پادشاه فرنگ هست یا نه؟ بناپارت نام کافری که خود را پادشاه فرانسه میداند کیست؟.. میان انگلستان و لندن چه نسبت است؟...»

۱۰۱ — نگاه کنید به: Sir John Malcolm: op. cit. p. 136.

۱۰۲ — همانجا، ص. ۱۳۸

۱۰۳ — پاسکویچ فرمانده سپاه روس در جنگهای دوم و فاتح جنگهای ایران و روس.

۱۰۴ — عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. تهران. کتابفروشی علمی. ۱۳۲۴. جلد اول. ص ۴۶-۴۷.

انگلیسیان... که در سایه ماهوت و پهلوی قلم تراش این همه شهرت پیدا کرده‌اند از چه قماش مردم و از چه قبیل قویند؟... ینگه دنیا کجاست؟ چگونه میتوان فرنگیان گمراه را بشا هراه اسلام عدایت کرد و آنان را از اکل میته و لحم خنزیر بازداشت<sup>۱۰۵</sup> و یا «روس خورشید کلاه دارد (کاترین دوم)، اعتقاد روسیان اینست که این زن خیلی نقل دارد. اما من میدانم که چون در کاری پای زن در میان باشد پناه بخدا... از زنانشان چیزهای غریب نقل میکنند. میگویند در میان روس اندرونی و بیرونی نیست. زنانشان مثل زنان ایلات ما رویند ندارند. زن و مرد باهم کار میکنند. توی همه راه میروند...»<sup>۱۰۶</sup> و میرزا حبیب برای مفهوه شدن مطلب در ترجمه چنین اضافه میکنند:

چه چیزی بیاید از آن خاندان

که بانگ خروس آید از نادبان

تنها مشغله فکری او این بود که بتواند با ایجاد رقابت و برانگیختن حرص و آز و پولدوستی حکام موقعیت خود را استحکام بخشد و صلح و آراش را در ولایات ایران حفظ نماید. گاردان می‌نویسد: «من تقریباً خیال می‌کنم که بتوان فتحعلیشاه را راضی کرد تا ساحل یسار رود ارس را به روسها تسلیم نماید بشرط آنکه باو اطمینان بدهند که روسها از آن حدود تجاوز نخواهند کرد»<sup>۱۰۷</sup> و از این رو بگفته پاسکویچ «در لشکرکشی‌ها.. سپاهانش حقوق خود را دریافت نمی‌کردند و پراکنده میشدند زیرا فتحعلیشاه بیشتر مایل است سه برابر آذربایجان را واگذار کند تا دست از خزانه خود بردارد»<sup>۱۰۸</sup>. عباس میرزا مجبور بود هر بار دروغی اختراع کند و به بهانه ساختن قلعه خرجی سربازها را از او بستاند. شاقان «ثروت همه مردم را متعلق بیخود میدانست و اگر از گروهی ناراضی بود پولشان را می‌گرفت و بعنوان پاداش بگروه دیگری می‌بخشید»<sup>۱۰۹</sup> خودش اعتراف میکرد که «اگر یک روز برایش پول نیاورند احساس اندوه و دل‌تنگی می‌نماید»<sup>۱۱۰</sup>. حتی فرزندان خود را نیز به نجبا و بزرگان دربار می‌سپرد

۱۰۵ — سرگذشت حاجی بابا. یاد شده، ص ۹۱. ۱۰۶ — همانجا، ص ۲۱۹.

۱۰۷ — کنت الفردو گاردان، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران. مطبعه خورشید. ۱۳۱۰. ص ۱۶۲.

۱۰۸ — گزارش پاسکویچ به تزار نیکلا. ۲۹ اکتبر ۱۸۲۷. مرحوم نفیسی در کتاب خود تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر (دو جلد. انتشارات بنیاد ۱۳۲۴) همین سند را با بسیاری از اسناد دیگر که از کتابهای نویسندگان روسی گرفته بدون ذکر مأخذ آورده است. فقط در چند جا، ذکر منابع انتفا کرده است و آنهمین رو تاریخ مرگ آغا محمدخان قاجار را در سه جا در سه تاریخ مختلف نوشته است چون، اصل کتاب را در دست داشتیم مقابله کردیم. این سند از مجموعه اسناد روسی که به یاری آنها شرح حال پاسکویچ را داده‌اند گرفته شده است و به فرانسه در روسیه چاپ شده است و مشخصات کتاب از این قرار است: Prince Steherbatow: Le Fied Maréchal Prince Paskevitch... 4 vols., St. Petersburg. Imr. Trenké. 1888. vol. 2

فقط آخر جلد اول و همه جلد سوم مربوط به ایران است.

۱۰۹ — نگاه کنید به: G. Drouville: Voyage en Perse 1812 - 1813, 2 vols. Paris. Lib. Nationale. 1825. vol. 1, p. 21

۱۱۰ — ملکم (سرجان)، اثر یاد شده، ص. ۱۹۱

تا خرج تربیت و تحصیلشان را از گردن خود بیندازد و در ضمن منتهی هم برگردن دیگران نهاده باشد. مسافری که خود شاهد این امر بوده است می نویسد: «ما یکی از پسران او را در خانه میرزا شفیق یافتیم، یکی را در خانه نسق چی باشی (فرج الله خان) دیگری را در نزد اسماعیل بیگ سر پیشخدمت دربار و چند تن دیگر را در سایر خانه ها و نزد سایر بزرگان»<sup>۱۱۱</sup> نجبا نیز در تربیت این فرزندان نهایت سعی و کوشش را مبذول می داشتند تا بقدر و منزلت خود بفرزایند و تأمین جانی و مالی داشته باشند، در اثر یک خشم ناگهانی خاقان هست و نیست خود را از دست ندهند و همین مسئله را سایه افتخار بزرگ میدانستند. محمود میرزا<sup>۱۱۲</sup> که چندین بار از او یاد کرده ایم زیر دست میرزا شفیق صدر اعظم، با پول او و در خانه او مراتب تحصیل خود را طی نمود<sup>۱۱۳</sup> و با معلومات ترین فرزندان خاقان بشمار سیرفت.

بگفته بسیاری خاقان زنهای خود را نیز بعنوان هدیه به افسران و بزرگان دربار می فروخت<sup>۱۱۴</sup> و یا فرزندان خود را مجبور می کرد که زوجه های نامطلوب پدر را به عقد خود در آورند. فتح الله میرزا حاکم زنجان که صاحب هشت زن بود گله می کرد که سه تای آنان را «دست دوم» از پدرش گرفته است و هیچ یک را دوست ندارد.<sup>۱۱۵</sup> از این طریق نیز اندکی از هزینه دربار و حرم کاسته میشد و بقول مرحوم نفیسی: «کسی که ۵۸ زن و ۲۰۰۰ فرزند داشته باشد معلوم است که زندگی او تا چه اندازه پرخرج خواهد بود»<sup>۱۱۶</sup> از برخی از نامه هایش پیداست که به زنهایش مواجب می داده است و شاید به همین علت برخی را از سر باز میکرده است. در نامه ای به خزانه دارش می نویسد: «خازن الدوله: عریضه ای که بخواکهای مبارک نوشته بودی رسید. مضمونش معلوم رأی پادشاه جهان آرای گردید. دیگر خازن الدوله نمیدانم مواجب زنها را داده اید یا هنوز معطلشان نموده اید. تنخواهی که به جهت مواجب ایشان حواله فرسوده بودیم گرفتگی و به ایشان رساندی یا خیر. پنج هزار تومان ملک آرا رسید یا نرسید. میرزا جعفر را فرستادیم دو هزار تومان تنخواهی که فرموده بودیم دادیم آورد. دو هزار تومان هم فرمودیم که مهترمان آدم سهراب خان بیاورد... البته پول ملکه آرا را بگیرد و به مواجب زنها برساند که معطلند... و در حاشیه همین نامه خطاب به یکی از زنها گل باجی، از بگم باجی خبری نداریم. چهل گل را بده ببرند خبری هم بیاورند بخواکهای مبارک عرض نمایند ببینم در چه کار است چه میکند. بگم باجی و بعد گل باجی در نمازخانه فین... ترا بسیار یاد

۱۱۱ - نگاه کنید به: M. Taucoigne: *A narrative of a Journey into Persia*. London. W. Wright. 1820. p. 164. اصل این کتاب به فرانسه است.

۱۱۲ - محمود میرزا قاجار پسر فتحعلیشاه ۱۲ سال در خانه میرزا شفیق ماند و زیر سایه او مراتب عالی تحصیلی را طی نمود. مادر این نوشته چندین بار از «مفینة المحمود» یاد کرده ایم. او کتابهای فراوان دیگری دارد که دکتر خیامپور در مقدمه سفینه از آنها نام برده است و از آن جمله می باشد: گلشن محمود، مخزن المحمود، تذکرة السلاطین، درالجمود، محمودنامه، تاریخ صاحب قرانی، رؤیای صادفانه و...

۱۱۳ - نگاه کنید به: Drouville: op. cit. vol. 1. p. 206

۱۱۴ - نگاه کنید به: Drouville: op. cit. vol 1. p. 215

۱۱۵ - نگاه کنید به: L. Colonel Stuart: *Journal of a Residence in Northern Persia*. London. L. Bentley. 1854. p. 15 4.

۱۱۶ - سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، یاد شده، در جلد دوم. ص ۷.

نمودیم. نازک بدن باجی از عوض شما آن زمین را رفت زیارت نمود. باری بسیار بسیار جایز خالی بود»<sup>۱۱۷</sup> از لحن نامه پیداست که نویسنده اش تا چه حد فارغ از دنیا است.

عدم تأمین اجتماعی و ترس از باختن مقام نه تنها اطرافیان را به قبول زن و فرزند از طرف خاقان وادار می کرد بلکه آنان را گداصفت و حریص بار می آورد. کسانیکه با خاقان و اطرافیان او در تماس بودند می نویسند: «فتحعلیشاه ایران را به منزله ملکی تلقی میکند که دوران بهره برداری از آن را مشخص نکرده اند. در نتیجه میکوشد در حداقل مدت حداکثر استفاده را ببرد... و با تماس این سرزمین مانند یک کشور فتح شده رفتار می کند»<sup>۱۱۸</sup> و در این فکر است که چگونه با بهترین روش زیردستان را بدو شد. پس از قتل حاجی ابراهیم خان کلانتر، میرزا بزرگ قائم مقام به سفیر کمپانی هند شرقی گفته بود: «من به سرنوشت سایر صدراعظم ها دچار نخواهم شد زیرا که پول ندارم و فقط چند ملک دارم که از راه ارتب بمن رسیده است»<sup>۱۱۹</sup> بزرگان از ترس جان و مال اجباراً نیرنگ میزدند و دروغ می گفتند. سوره در کتاب دیگری که شرح صدارت حاجی ابراهیم کلانتر و سلطنت آقا محمدخان و جلوس فتحعلیشاه است می نویسد: «در این زمان در دربار ایران دروغ گفتن عیب نبود. درباریان حتی در گزارشها و عریضه های خود پناه می گرفتند»<sup>۱۲۰</sup> و دیگری می گوید: «عیب کلی اعیان ایران که بر طرف کردن آن مشکل سینماید حرص ایشان است. پول در این مملکت معبود ملی است. بهترین طرحها اگر کوچکترین مغایرتی با منفعت فلان وزیر داشته باشد زیر پا میروند»<sup>۱۲۱</sup> و از این روست که رستم الحکما در وصف بزرگان آن زمان چنین میاورد: «آن شهنشاه جسمشید جاه اسلام پناه روز و شب با شکت و رنج از روی جهان که خدایی با کمال عدل و احسان و قسط و انصاف به حل و عقد امور و رفق و فتق سهامات اهمل ایران اشتغال می نمود و در سرکار فیض آثار عظمت مدارش از هر چیز خوب یافت میشد مگر وزیر با حسن و تدبیر و دستور روشن ضمیر. وزرایی چند در خدمتش بودند که در اخذ طمع و خود آرائی و حلق و دلق بسیار صاحب وقوف و در امور مملکت نگهداری و رعیت بسیار بی وقوف در حقیقت آن جهان پناه خود شاه بختیار و وزیر کار بود. بار منتش بر دوش همه کسی بود و بار منت کسی بردوش او نبود»<sup>۱۲۲</sup>

کلام رستم الحکما: سلطان به وزیر حمله گر می سازد

دستور بشاه هوشور می سازد

از بعد وزیر کاسل روشن رأی

سلطان به سپاهی و به زر می نازد

در این روزگار که مردم هنوز به بیداری دوران ناصری نرسیده بودند واکنش ها و عکس العمل

۱۱۷ - نگاه کنید به: H.L. Rabino: *Une Lettre Familiale de Fath-Ali Shah*, in: *Revue du Monde Musulman*, vol. XI-XLJ, Sep. - Oct. 1920

عکس نامه در مقابل ترجمه فرانسه چاپ شده است.

۱۱۸ - نگاه کنید به: J. B. Fraser: *A Journey ... op. cit.*, p. 199

۱۱۹ - ملکم (سرجان)، اثر یاد شده، ص ۱۸۳

۱۲۰ - جیمس موریه «سهراب» ترجمه حسن ناصر، تهران. چاپخانه علمی. ۱۳۳۵. ص. ۳۳۳

۱۲۱ - ز. ب. دوما، یاد شده، ص ۶۳

۱۲۲ - محمد هاشم آصف (رستم الحکما)، «رستم التوادیک»، به کوشش محمد مشیری. تهران.

چاپخانه تابان. ۱۳۴۸.



ها در برابر چنین حکومتی بصورت‌های گوناگون جلوه‌گر میشد. برخی می‌گفتند روزهای حکومت قاجار سرآمده است و به عصیانی بسته است. ۱۲۲ قحطی ۱۸۱۶ که در اثر شدت آن در کاشان دخترچیه‌ها رامیخوردند و اجسادشان را در جاده‌ها می‌انداختند ۱۲۴ و پای ۱۸۳۱ که باعث از میان رفتن بسیاری از جمعیت فعال در شهرها و بسته شدن بازارها (بازار رشت) و رکسود فعالیت اقتصادی بویژه رکود تجارت ابریشم شد و نیز جنگهای پی‌درپی در سرحدات روس و عثمانی به چنین نظریه‌هایی قوت میداد. اصولاً مردم ایران از قاجارها بشدت تنفر داشتند و «حتی در دوره زندگی در بازارها از فروش کالا بظایفه قهر خودداری میکردند» ۱۲۵ فریزر می‌نویسد: «در ده آقاچیک از یکی از اهالی پرسیدم مردم از پیشروی روسها بیشتر می‌ترسند یا حکومت قاجارها؟ بیدرنگ جواب داد قاجارهاست مکارترین مردم روی جهانند» ۱۲۶ در کوثر که در آن زمان جمعیتش از ۸۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد و بخاطر ساختن قاشقک‌های چوبی شهرت داشت مسردم توپخانه‌ای ساخته بودند تا در برابر فتحعلیشاه و ارتش او مقاومت کنند و مالیات ندهند ۱۲۷ کرپورتر سیاح اروپایی که بادستگاه عباس میرزا و خاقان در تماس و رابطه نزدیک بود می‌نویسد: در یکی از دهات گلپایگان هنگامیکه رقم و فرمان را برای گرفتن منزل و آذوقه نشان کدخدای داده بود «کدخدا برافروخته و پرخاشگر فریاد زد: گور پدر خودتان و رقمندان! اگر تاصبح از این جا دور نشوید آنچه‌تان حسابتان را سرمم که تاقیامت پایتان به اینطرفها نرسد» ۱۲۸.

راستی هم دنیای اجتماعی و سیاسی این زمان دنیایی است از نقل و افسانه و یا حقیقتی که رنگ افسانه گرفته است. در این دوره که مردم از سواد خواندن و نوشتن بهره‌ای نداشتند نقل و مثالی بجز فرهنگ شفاهی مردم بشمار میرفت. هنوز می‌گفتند و حقیقت داشت که خاقان نقال دربار را تهدید کرده است که اگر یک قصه را دوبار تکرار کند شهرزادوار سرش را بر باد خواهد داد. ۱۲۹ رویدادهای سیاسی و فساد اخلاقی بزرگان از راه ترانه‌های عامیانه و یا نقل نقالیهای دوره‌گرد و معرکه‌گیران بازگو میشد و یا برسبیله شایعه پراکنیها و استراق سمع فراش‌ها بگوش عموم میرسید و کمتر سیاحی است که از اهمیت این صنف که خود شامل مالیات بودند سخن نگفته باشد. در دوره‌ای که ثروت باد آورده معیار همه ارزش‌ها بود بدست آوردن آن‌گاه موضوع نمایش‌های معرکه‌گیران را تشکیل میداد. یعنی دزدی در هزار چهره و هزار لباس و هزار نیرنگ به دکان دکانداری دستبرد میزد. موفقیت نمایش در موفقیت و تعداد نیرنگ‌های دزد بود و ناشی‌گری اوشکست حقیقی آنها تعیین می‌نمود. اگر دکاندار حقه دزد را زود درک میکرد او را بیاد کتک می‌گرفت و مردم با صدای «بز! بز!» او را تشویق میکردند. پس او

۱۲۳ - نگاه کنید به: T. B. Armstrong: *Journal of Travels into the Seat of war.* London, Seguin, 1828 p. 135.

۱۲۴ - نگاه کنید به: R. Kerr Porter: *Travels in Georgia and Persia...* 2 vols. London, Longman, 1820, vol. 2.

۱۲۵ - نگاه کنید به: E. Scott, Waring: *A Tour to Sheeraz.* London, T. Cadell, 1807, f. 90.

۱۲۶ - نگاه کنید به: J. Fraser: «A Winter's Journey...» op. cit., vol. 1, p. 404.

۱۲۷ - نگاه کنید به: Comte de Sercy: *Une Ambassade Extraordinaire en Perse..* Paris, Artison du Livre, 1928, p. 280.

۱۲۸ - کرپورتر، همانجا.

۱۲۹ - نگاه کنید به: J. Macdonald Kenneir: *Geographical Memoir of Persia,* London, 1820 p. 70.

از ترس جان می‌بایست راه و رسم دزدی را خوب بیاموزد تا از واقعیت دور نشود. درویل می‌گوید: «من در تبریز شاهد نمایشی بودم که در آن دزد سی‌بار چهره و لباس خود را تغییر داد و به‌وسیله عنوان مختلف به‌دکان دستبرد زد». (جلد اول، ص ۲۵) مردی که جز دزد ندیده بودند تصویری نیز جز دزد نداشتند. دزدی که همانند قصه شب چهارده هزار و یکشب لباس برمی‌کند و سبغ به‌دزد دیگری میشد، همانند حاجی بابا که گاه به‌لباس میرزا شفیق و گاه به‌لباس میرزا ابوالحسن خان و گاه به‌لباس جلاد در می‌یامد و هر بار همان بود که بود!

فصلی از این کتاب



## توسعه صنعت در دوره قاجار و شرایط ایران

### فرهاد نعمانی

مقدمه

با وجود گسترش بازرگانی در قرن سیزدهم شمسی روش تولید در شهرها براساس تولید کالایی ساده بود. استادان پیشه‌ور که به کمک شاگردانشان کار می‌کردند، مقدار محدودی کالا تولید می‌کردند که آنها را باقیمت‌های تعیین شده مستقیماً از طریق بازار به‌خردار می‌فروختند. در این حالت افزایش تولید به‌آهستگی انجام می‌گرفت زیرا که بازار به‌کندی وسعت پیدا می‌کرد. سرمایه‌داران تجاری ایران نیز فقط قسمت کوچکی از سرمایه و سود خود را که از طریق دلالی محصولات خارجی و صدور محصولات داخلی به‌دست می‌آمد، در صنعت سرمایه‌گذاری می‌کردند. ورود استعمار انگلیس و روسیه در قرن سیزدهم شمسی نیز در جلوگیری از رشد صنعتی ایران مؤثر بوده است. نفوذ سرمایه‌داری انگلیس و روسیه تعیین‌کننده نوع کشت و کار در قسمت وسیعی از زمینهای کشاورزی گردید. از طرف دیگر ورود کالاهای کارخانه‌ای از غرب که ارزانتر و مرغوبتر بود، صنایع دستی ایران (بجز صنعت قالی‌بافی که صادر می‌شد) را به‌تدریج از بین برد. دولتها نیز در اثر نفوذ روس و انگلیس نتوانستند جلوی ورود کالاهای خارجی را بگیرند، و از سرمایه‌داران محلی حمایت کنند. بدین ترتیب سرمایه‌داران ایرانی به‌خريد و فروش کالا، زمین و فعالیت بانکی و صرافتی روآورده، صنعتی شدن ایران متوقف شد.

صنایع دستی و اثر کالاهای خارجی بر آنها

از لحاظ دقایق هنری و فنی، صنایع دستی دوره صفوی قابل مقایسه با محصولات مشابه کشورهای اروپایی بود. نساجی، فلزکاری، اسلحه‌سازی، شیشه‌سازی، نجاری، قالی‌بافی، نمدمالی و سفالسازی

۱ - Drouilte: *Voyage* op. cit. vol. 1 - P. 25